

## رمز دنیای آخرت

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۲۶ ژوئن ۱۹۹۲ - سازمان ملل متحد - نیویورک

به سازمان ملل متحد خوش آمدید. خواهش میکنم بیایید همه با هم با هر اعتقادی برای مدت کوتاهی به پاس آنچه به ما ارزانی داشته شده، دعا کنیم و امیدوار باشیم به آنها که به اندازه کافی ندارند، از جمله پناهندگان و قربانیان جنگها و سربازان هم، به اندازه ما داده شود و رهبران حکومتها و البته سازمان ملل متحد، قادر شوند هر آنچه که بخواهند انجام دهند تا همه با هم در صلح زندگی کنیم. ما معتقدیم آنچه را که بخواهیم، بدست خواهیم آورد، چنانچه در انجیل چنین آمده است.

متشکرم! مدت زمان زیادی از آخرین باری که من اینجا بوده‌ام گذشته است. آیا کسی از شما قبلاً اینجا بوده است؟ منظورم در سخنرانی پیشین من است؟ چه موقع؟ بله؟ عده کثیری؟ متشکرم! می‌دانید که موضوع سخنرانی امروز ما در مورد "ماورای این جهان" است، چون فکر نمی‌کنم بیش از این بخواهم درباره این جهان با شما سخن بگویم. جهانی که همه آنرا می‌شناسید! اینطور نیست؟ ما در این جهان، سازمان ملل متحد، آمریکا،

نیویورک (یا سیب بزرگ) را داریم، ولیکن ماورای این جهان چیزهای دیگری هم داریم. فکر میکنم همه شما که اینجا هستید، مشتاق دانستن آنها باشید. اینها صرفاً چیزی شبیه معجزاتی که استیفان (معرف استاد در این سخنرانی Stephen) میگفت و یا مسائل خیالی که نمی‌توان باور کرد نیستند، بلکه چیزهایی کاملاً علمی و منطقی و مهم می‌باشند.

ما همه شنیده‌ایم که در انواع کتب مقدس مذهبی و نوشته‌های آسمانی آمده است که هفت بهشت و سطوح مختلفی از "آگاهی" (Consciousness) وجود دارد یا اینکه ملکوت خدا (Kingdom of God) در درون ماست، و یا در مورد ذات بودا و غیره. اینها چیزهایی هستند که در آخرت به انسانها وعده داده شده است اما افراد زیادی به آنچه در نوشته‌های مذهبی وعده داده شده، دسترسی ندارند. نمی‌گویم هیچکس بلکه تعداد کمی. به نسبت جمعیت جهان، انسانهای اندکی به ملکوت خدا در درونمان و یا آنچه ما آن را "جهان ماورای این جهان" می‌نامیم، دسترسی می‌یابند. اگر شما در آمریکا زندگی می‌کنید، احتمالاً کتابهای بسیاری در دسترس داشته‌اید که در مورد مسائل ماورای این جهان نوشته شده‌اند و همینطور تعدادی از فیلمهایی که آمریکاییان ساخته‌اند، و نیز چندین فیلم هم که ژاپنی‌ها تهیه نموده‌اند، کاملاً افسانه‌ای و ساختگی نیستند. سازندگان این فیلمها احتمالاً چندین کتاب در این زمینه خوانده‌اند که توسط کسانی که ماورای این جهان بوده‌اند نوشته شده و یا خود نگاهی اجمالی به ملکوت خدا داشته‌اند.

خوب در ملکوت خدا چه نهفته است؟ زمانی که به اندازه کافی کار در این جهان داریم، چرا باید در فکر ملکوت خدا باشیم؟ ما که شغل، خانه‌ای مطمئن، روابطی دوستانه و چیزهای دیگر داریم؟ دقیقاً به علت در اختیار داشتن همه این چیزها، بایستی خدا را در ذهن داشت. وقتی می‌گوییم ملکوت خدا، خیلی مذهبی بنظر می‌رسد. در واقع این ملکوت چیزی نیست جز سطحی از آگاهی بیشتر. مردم در روزگار قدیم آنرا بهشت می‌گفتند. اما

در اصطلاح علمی می‌توانیم بگوییم که این سطحی متفاوت و مرتبه‌ای بالاتری از دانش و خرد بوده، چیز نیست که در صورت آنکه راهش را بدانیم، می‌توانیم بدان دسترسی بیابیم. این اواخر در آمریکا، همگی درباره تازه‌ترین اختراع مطالبی شنیده‌ایم. اینکه ماشینی ساخته‌اند که به کمک آن خود را به "سامادی" استغراق و خلسه (Samadhi) فرومیبرند. آیا آن را تجربه کرده‌اید؟ خیر؟ این ماشین در آمریکا به قیمت چهارصد تا هفتصد دلار به فروش میرسد (بسته به سطحی که بخواهید). می‌گویند این دستگاه برای افراد تنبلی است که نمی‌خواهند مراقبه (مدیتیشن) کنند و می‌خواهند مستقیماً در سامادی باشند. اگر در اینباره چیزی نمی‌دانید من بطور مختصر شرح خواهم داد.

می‌گویند که این نوع دستگاه می‌تواند شما را به حالتی فرو برد که احساس آرامش کنید... وضعیت آرامی که در آن انسان به سطح بالایی از ضریب هوشی دست خواهد یافت. قرار بر این است که به آدمی دانش و خرد بیشتر داده شود و آنگاه شما احساس فوق‌العاده‌ایی خواهید داشت و از این قبیل. این دستگاه یک موزیک منتخبی (موزیک بیرونی و دنیوی) استفاده می‌کند، پس احتیاج به گوشی دارید، بعلاوه در این دستگاه جریان برق وجود دارد، جریانی که احتمالاً شما را برمی‌انگیزد (stimulate) و شما ممکن است جرقه‌هایی مشاهده کنید. بنابراین به چشم بند (ماسک چشم) هم نیاز دارید. پس گوشی و چشم بند تمام چیزهایی هستند که شما برای سامادی احتیاج خواهید داشت. خیلی جالب بنظر میرسد و چهارصد دلار برای آن بسیار ارزان می‌باشد! اما سامادی ما بمراتب ارزاتر است. بعلاوه همیشگی است. نیازی نیست که با باتری یا برق تقویت شود. لازم هم نیست که آنرا به برق وصل کرد و یا از برق درآورد و یا زمانی که دستگاه خراب شد آن را تعمیر نمود.

من در روزنامه‌ای در مورد اینکه این دستگاه چه می‌تواند بکند چیزهایی خوانده‌ام، اما

شخصاً آنرا امتحان نکرده‌ام. فقط شنیده‌ام بازار آن گرم است و خیلی به فروش رفته. زمانی که نور و موسیقی مصنوعی میتواند انسان را آرام و خردمند کند، به ما آرامش داده، ضریب هوشمان را بالا ببرند، تصور کنید که نور و موسیقی حقیقی چقدر میتوانند ما را در بالا بردن خردمان یاری دهند. وسیله حقیقی، ماورای این جهان بوده، ولی قابل دسترس هر کس که بخواهد با آن ارتباط داشته باشد، هست. این موسیقی و آوای درونی و بهشتی است. بسته به شدت این موسیقی، یعنی بسته به روشنی درون و موسیقی درون، میتوان خود را تا ماورای این جهان کشانید و تا سطوحی عمیق از درک و آگاهی پیش رفت.

من فکر میکنم این مسئله درست مثل قوانین فیزیک است. اگر بخواهید موشکی را فراسوی میدان جاذبه زمین بفرستید، بایستی نیروی زیادی به آن وارد کنید و وقتی هم که این موشک با سرعت زیاد پرواز میکند از خود نور و روشنایی منتشر میکند. بنابراین من فکر میکنم وقتی ما هم با سرعت به ماوراً وارد شویم... ما هم... چگونه بگویم... خیلی با زبان چینی قاطی میکنم... می‌درخشیم. بله نور، و آوایی هم می‌شنویم. این آوا نوعی نوسان یا ارتعاش (vibration) است که ما را به سطح بالاتر میراند. اینکار برای افراد مجرب، بی سروصدا، بدون هیچ زحمتی، بی هیچ قیمتی و بدون دردسر زیاد صورت می‌پذیرد. اینست طریق رفتن به ماورا.

چه در ماورای این جهان وجود دارد که بهتر از جهان ماست؟ پاسخ این سوال هر آن چیزی است که در تصور می‌گنجد و نمی‌گنجد. این مسئله را زمانیکه خودمان آنرا تجربه کنیم، خواهیم فهمید. کس دیگری نمیتواند حقیقتاً چیزی در اینباره به ما بگوید. اما در این مورد باید مصر و صادق باشیم. چرا که هیچ کس دیگری قادر نیست آنرا برای ما انجام دهد. همانطوری که هیچ فرد دیگری نمیتواند به جای شما در سازمان ملل متحد

کار کند و در عوض، شما دستمزد بگیرید. همانگونه که کسی نمی‌تواند به جای ما غذا بخورد و ما لذت آنرا بچشیم. بنابراین این راه بایستی شخصاً تجربه شود. ما می‌توانیم به تجارب شخصی که این راه را طی نموده گوش فرا دهیم، اما تجربه چندان نمی‌توانیم از او کسب کنیم. ممکن است یکبار، دوبار یا چند روزی چیزهایی را نیز تجربه کنیم (بسته به قدرت آن شخصی است که ملکوت را تجربه کرده است). ممکن است حتی بطور طبیعی و بی‌هیچگونه تلاشی از جانب خود، نوری را مشاهده کرده و یا آوایی را نیز بشنویم. اما این تجربه‌ها در اکثر موارد طولی نخواهند کشید. بنابراین ما بایستی خودمان آنها را تجربه کنیم و خودمان آنها را انجام دهیم.

ماورای جهان ما جهان‌های مختلفی وجود دارد. برای نمونه جهانی را فرض میکنیم که اندکی بالاتر از جهان ماست به نام جهان اثیری و ما آنرا در واژه‌شناسی غربی، جهان آسترال (Astral) می‌نامیم. در جهان آسترال بیشتر از صد طبقه وجود دارد و هر سطح بنهایی، خود جهانی عظیم است. هرکدام از این سطوح میزان دانش ما را نشان می‌دهد. مثل زمانی که به دانشگاه می‌رویم و هر سال از دانشگاه که پشت سر می‌نهیم، بیانگر دانش بیشتر ما از آنچه در دانشگاه آموزش داده میشود است، تا اینکه بتدریج بطرف فارغ التحصیلی پیش می‌رویم. در جهان آسترال به نمونه‌های زیادی از آنچه معجزه نامیده میشود، بر خورد خواهیم کرد. ممکن است بوسیله آنها وسوسه شده و یا خودمان هم پاره‌ای از این معجزات را داشته باشیم. می‌توانیم بیماران را درمان کنیم. میتوانیم... چطور بگویم، بعضی وقتها چیزهایی را ببینیم که دیگران قادر به دیدن آنها نیستند. ما حداقل شش نمونه قدرت معجزه‌ای داریم. میتوانیم ماورای حدود عادی را ببینیم. قادر به شنیدن ماورای فضای محدود هستیم. میزان فاصله برای ما فرق نمی‌کند. این چیزی است که آنرا چشم و گوش بهستی می‌نامیم. می‌توانیم فکر دیگران و آنچه از ذهن آنان میگذرد را

بخوانیم و غیره. گاهی اوقات چیزهای دیگری را هم می‌توانیم ببینیم. اینها مثالهایی از قدرتهایی هستند که گاهی اوقات پس از رسیدن به طبقه نخست ملکوت خدا، بدست می‌آوریم.

همانطوری که قبلاً گفتم در همین اولین طبقه، طبقات دیگری هم وجود دارد که به ما چیزهایی می‌دهند که زبان از بیان آنها قاصر است. وقتی به آنجا رسیدیم، برای مثال اگر پس از تشریف یافتن، مدیتیشن کرده باشیم و سطح ما در نخستین طبقه باشد، دارای تواناییهای بسیاری خواهیم شد. حتی قادر خواهیم بود استعداد ادیبانه‌ای را که قبلاً دارا نبودیم، شکوفا کنیم. چیزهایی خواهیم دانست که دیگران نمی‌دانند و چیزهایی همچون هدایای بهشتی به ما خواهد رسید. پاره‌ای اوقات بصورت مالی و بعضی اوقات... چطور بگویم... بصورت پیشرفت در زمینه‌های کاری و گاهی هم بصورت دیگر. توانایی شعر سرودن و شاید نقاشی کردن را بدست می‌آوریم. قادر به انجام کارهایی می‌شویم که پیش از آن نمی‌توانستیم و حتی تصور انجام آن را هم نمی‌کردیم. این نخستین طبقه است. قادر خواهیم بود به زیبایی شعر بسراییم و کتاب بنویسیم. ما که پیش از این نویسنده‌ایی غیر حرفه‌ایی بودیم، حالا قادر به نوشتن خواهیم بود. اینها صرفاً استفاده‌های مادی هستند که وقتی در اولین طبقه آگاهی هستیم، نصیبمان خواهند شد. در واقع اینها هدایای الهی نیستند. اینها تواناییهای بهشت درون ما هستند که چون آنها را در خود بیدار کرده‌ایم و در ما زنده شده‌اند، می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. اینهم مختصر اطلاعاتی در مورد طبقه اول!

خب! وقتی که به طبقه بالاتر می‌رویم، برای مثال، آنجا چیزهای دیگری می‌بینیم و به خیلی چیزهای دیگر دست می‌یابیم. البته من نمی‌توانم همه چیز را برای شما بگویم، به دلیل کمی وقت. بعلاوه لزومی ندارد که فقط تعاریف شیرین و زیبا در مورد کیک و شیرینی

بشنوید و مزه آنها را نچشید. بنابراین منم برای باز کردن اشتهای شما به آنها اشاره می‌کنم. چنانچه شما مایل به خوردن آنها باشید، خب آن مسئله دیگری است. ما می‌توانیم مائده‌های واقعی را بعدها به شما عرضه کنیم. البته چنانچه مایل به خوردن آنها باشید!

حال اگر اندکی فراتر رفته و به طبقه دوم، جایی که برای ساده کردن مسئله آن را "دومین" مینامیم، برویم. در آنجا احتمالاً تواناییهای بیشتری نسبت به طبقه نخست خواهیم داشت که از جمله آنها توانایی معجزه است. اما برجسته‌ترین دستاوردی که می‌توانیم از طبقه دوم داشته باشیم بلاغت، سخنوری و توانایی بحث کردن است. به نظر نمی‌رسد کسی قادر باشد در بحث، شخصی را که به طبقه دوم رسیده است، شکست دهد. چرا که آن فرد تسلطی بسیار در سخنوری داشته، فراست او به بالاترین حد ممکن رسیده است.

بیشتر مردم که از ضریب هوشی و درک معمولی برخوردار هستند، نمی‌توانند با این شخص که ضریب هوشی‌اش به درجه بالایی رسیده است، رقابت کنند. اما این تنها مغز مادی نیست که انکشاف بیشتری یافته بلکه این قدرتی ماورائی و بهشتی است. دانشی است که ذاتاً در نهاد ماست و اکنون شروع به آشکار شدن کرده است. در هند مردم این سطح را "بودی" – Buddhi می‌نامند، که به معنای سطح فراست است. زمانیکه شما به "بودی" برسید، بودا می‌شوید. بودا از واژه "بودی" مشتق می‌شود. بودا دقیقاً همین است، اما حرف من به همینجا ختم نمی‌شود. من فقط بودا را به شما نمی‌شناسانم بلکه چیزی فراتر از این مسئله را بیان می‌کنم. پس بیشتر مردم، انسان روشن ضمیر را بودا می‌نامند. چنین شخصی اگر چیزی در مورد ماورای طبقه دوم نداند احتمالاً از این مسئله احساس فخر خواهد نمود. آری او می‌اندیشد که یک بودای زنده است و مریدانش مفتخر خواهند بود که او را بودا بنامند. اما در واقع او وقتی به دومین سطح برسد، آنجا که می‌تواند گذشته، حال و آینده هر شخصی را که بخواهد، ببیند و به قدرت سخنوری کامل

دست یابد، هنوز به پایان قلمرو خدا نرسیده است.

هیچ کس نباید به دلیل توانائی خواندن گذشته، حال و آینده مغرور گردد. چرا که این فقط همان بایگانی "آکاشیک" - akashic مصطلح در واژگان غربی است. افرادی از شما که تمرین یوگا کرده‌اند، و یا بعضی روشهای مدیتیشن را تمرین می‌کنند، می‌دانند که آکاشیک چیست. بایگانی آکاشیک مثل کتابخانه‌ای است که ما در سازمان ملل متحد داریم، پر از کتابهایی به زبانهای مختلف. شما هر کتابی را به هر زبانی، عربی، روسی، چینی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، در کتابخانه سازمان ملل می‌بینید و اگر توانائی خواندن این زبانها را داشته باشید، می‌توانید بفهمید در کشور مربوطه چه می‌گذرد. متوجه هستید؟ به همین صورت شخصی که به دومین سطح می‌رسد، می‌تواند الگوی زندگی هر انسان دیگری را به روشنی تفسیر و درک نماید. همانگونه که می‌توانید تاریخچه زندگی خود را ببیند.

در طبقه دوم آگاهی، به بسیاری چیزهای دیگر نیز میتوان رسید. اما رسیدن به دومین طبقه، برای هر شخص، خود امری فوق‌العاده است. در آن موقع ما یک بودای زنده خواهیم بود، چرا که ما "بودی" یا فراست خود را بازنموده‌ایم و قادر به دانستن بسیاری از چیزهایی هستیم که زبان از درک آنها قاصر است. هر به اصطلاح معجزه‌ای، می‌تواند خواسته و یا ناخواسته برای ما اتفاق بیفتد. چرا که فراست ما گشوده شده و چگونگی تماسش با منشا بالاتر بهبود یافته و می‌تواند ما را یاری دهد که زندگیمان راحتتر و بهتر شود. فراست "بودی" در ما بگونه‌ایی گشوده می‌شود که با دستیابی به اطلاعات لازم از گذشته و حال، امکان جرح و تعدیل دوباره زندگیمان را می‌یابیم. متوجه هستید؟ بگونه‌ایی که اشتباهاتمان را اصلاح کرده، زندگیمان را بهتر سازیم.

مثلاً اگر پیش از این نمی‌دانستیم که یکبار همسایه‌مان را سهواً آزرده‌ایم، حالا خواهیم

دانست . متوجه هستید! بسیار ساده است. اگر ما نمی دانستیم که همان همسایه ما، حال در خفا بر علیه ماست و در پی فرصت است تا زمانی و بگونه ای به ما صدمه ای بزند و به ما بدلیل سوء تفاهم و یا کار خطایی که ما در حق او کردیم، آزار برساند، حالا می دانیم. می دانیم که چرا این اتفاق افتاده. اکنون برای ما ساده است. می توانیم به سراغ همسایه برویم، تلفن کنیم و یا اینکه او را به خانه مان دعوت کرده و سوء تفاهم را برطرف کنیم. بهمین ترتیب وقتی به سطح خردمندی برسیم، خودبخود و در سکوت همه چیز را می فهمیم و آرام ترتیب همه چیز را می دهیم و یا با منابعی از قدرت که می تواند ما را در حل این مسائل یاری دهند ارتباط برقرار می کنیم تا راه و جریان زندگی مان را بهتر کنیم. بنابراین می توانیم تصادفات، وضایع ناخوشایند و شرایط نامطلوب زندگی مان را به حداقل برسانیم . متوجه هستید؟ بله. بله. بدین ترتیب رسیدن ما به سطح دوم خود چیز فوق العاده ای است.

آنچه در اینجا برای شما تشریح کردم بسیار علمی و کاملاً منطقی است. بنابراین فکر نکنید کسی که یک یوگی (yogi) و یا یک فرد متفکر و صوفی است موجودی خارق العاده و یا انسانی از ماورای این جهان خاکی است. این افراد مثل هر یک از ما موجوداتی خاکی هستند که صرفاً در این راه پیشرفت زیادی کرده اند. چرا که میدانسته اند که چگونه میتوان این مهم را انجام داد. در ایالات متحده آمریکا گفته می شود که همه چیز بستگی به دانش کار دارد، بنابراین همه چیز را می توان فرا گرفت. درست است؟ ما می توانیم همه چیز را یاد بگیریم. این هم نمونه ای از دانش ماورای این جهان است، جهانی که در آن نیز قادر به آموختن هستیم. خیلی عجیب بنظر می رسد اما هر چه سطح مسائل بالاتر می رود، به همان نسبت ساده تر میشوند. آموختن این دانش به مراتب ساده تر از درس خواندن در دبیرستان و یا دانشکده با آن همه مسائل پیچیده ریاضی و مشکلات آنها

است.

طبقه دوم... طبقه دوم، در خود این طبقه نیز مراتب مختلفی وجود دارد. اما من خلاصه می‌کنم، چرا که نمی‌توانم در مورد تمام رموز بهشتی به تفصیل سخن بگویم. اگر به همراه استادی که خود قبلاً این راه را طی نموده است سفر کنید، همه این مسائل را خواهید فهمید. بنابراین چیز پوشیده‌ای نیست. اما راهی است بس طولانی. اگر قرار باشد در هر طبقه که خود شامل طبقات مختلفی است، بایستیم و بخواهیم هر چیزی را آزمایش کنیم، خیلی زمان خواهد برد. بدین دلیل بعضی اوقات استاد شما را در زمانی کوتاه، خیلی سریع از سطحی به سطح دیگر می‌برد. زیرا اگر خیال استاد شدن را ندارید، لزومی ندارد که چندان زیاد فرا بگیرید. چرا که شما را خسته و سردرگم خواهد کرد. برای همین استاد فقط شما را از این سطوح رد می‌کند و به جایگاهتان برمی‌گرداند. چون خود این امر هم گاه مستلزم زمان زیادی است. گاهی يك عمر طول می‌کشد. اما روشن ضمیری، بسیار سریع، قابل حصول است. اما این فقط آغاز راه است. صرفاً نام نویسی و وارد شدن در راه است. شما از همان روز نخستین که در دانشگاه نام نویسی می‌کنید، دانشجو می‌شوید. این امر هیچ ارتباطی با مدرک دکترا ندارد. پس از شش، چهار و یا دوازده سال فارغ التحصیل می‌شوید. اما از همان ابتدا دانشجو می‌شوید. اگر آنجا که نام نویسی می‌کنید واقعاً دانشگاه باشد و شما هم جداً بخواهید دانشجوی دانشگاه باشید، هر دو طرف باید همکاری کنند.

به همین طریق، اگر می‌خواهیم به ماورای این جهان برویم، مثلاً برای تفریح، زیرا جای دیگری برای رفتن در نیویورک نداریم. ما در مورد مانهاتان، لانگ بیچ، شورت بیچ (Manhatan, Long Beach, Short Beach) و هر ساحلی همه چیز را می‌دانیم (خنده). اکنون تصمیم گرفته‌ایم که سفری به سرزمین انسانهای فضایی Extra Terrestrial - E.T. داشته باشیم

تا ببینیم آنجا چه می گذرد. بسیار خوب؟ چرا نه؟ وقتی باید برای سفری به میامی و یا فلوریدا و فقط جهت شناکردن در دریا، پول زیادی پرداخت کنیم، چرا گاهی هم به دنیاهای ماورای این جهان سفر نکنیم تا ببینیم مردم سیارات همسایه ما به چه صورتی هستند و چگونه گذران می کنند؟ من فکر نمی کنم این چیز عجیبی باشد. آیا اینطور نیست؟ این فقط مسافرتی است با مسافتی بیشتر و در واقع سفری است معنوی و روحانی و نه جسمانی.

بنابراین دو نوع سفر وجود دارد، این مسئله کاملاً قابل درک و بسیار منطقی و ساده است. خوب ما اکنون در طبقه دوم هستیم. چه چیز دیگری را باید به شما بگویم؟ به این ترتیب ما در این جهان به زندگی مان ادامه می دهیم در عین حال که از دیگر جهانها نیز آگاه خواهیم بود. چرا که ما سفر می کنیم. درست مانند این که شما شهروند آمریکا و یا هر کشور دیگری باشید و برای اینکه کشور دیگری را بشناسید، به آنجا سفر می کنید. گمان می کنم بسیاری از شماها که اینجا در سازمان ملل هستید، آمریکایی بومی نباشید. اینطور نیست؟ بنابراین این مسئله را درک می نمائید. ما می توانیم برای فهم مسائل به سیاره و یا سطح دیگری سفر کنیم اما فاصله به قدری زیاد است که نمی توان پیاده رفت، و یا از راکت و بشقاب پرنده استفاده نمود.

بخشهایی از دنیای ماوراً دورتر از آن است که حتی بشقاب پرنده هم به آنجا برسد. بشقاب پرنده! شیئی ناشناخته و پرنده! در وجود ما استعدادهایی نهفته است که خیلی سریعتر از هر بشقاب پرنده ای فعال شده و سیران می کند و این روح ماست که گاه آنرا روان نیز می نامیم. ما می توانیم با این نیرو پرواز کنیم. بدون هیچ سوختی، بی نیاز به وجود مأمور پلیس، بی هیچ راه بندانی. بدون هیچ گونه ترسی از اینکه مبادا اعراب نفتشان را به ما بفروشند! (خنده) چرا که این نیرو خودکفاست. خراب هم نمی شود، مگر آنکه ما

خود با نقض قوانین حاکم بر عالم، با بر هم زدن هماهنگی بهشت و زمین آنرا خراب کنیم که این امر هم بسادگی قابل پرهیز است. اگر علاقمند باشید چگونگی این مسئله را شرح خواهم داد. فقط برای مثال، اگر موافق باشید بطور خلاصه بیان می‌کنم، باشد؟ من واعظ نیستم. نگران نباشید. شما را به کلیسا نخواهم کشاند. فقط مثالی می‌زنم.

قوانینی بر عالم حکمفرما هستند که باید آنها را بشناسیم. مثلاً زمانی که اتومبیل می‌رانیم، باید حتماً قوانین عبور و مرور را بدانیم. چراغ قرمز، ایست. چراغ سبز، حرکت. گردش به چپ آزاد، چرخش به راست و غیره... شاهراه‌ها و میزان سرعت مجاز. بهمین شکل قوانین ساده‌ای نیز بر عالم هستی فیزیکی حاکمند. متوجه منظورم هستید؟ اما ماورای این جهان، ماورای عالم هستی فیزیکی، قانونی وجود ندارد. ما آزاد هستیم. شهروندانی آزاد. اما جهت رسیدن به آزادی نخست باید به آنجا دست یابیم. تا زمانی که هنوز در این جهان، در چهارچوب این جسم خاکی زندگی می‌کنیم، بایستی در چهارچوب قانون عمل کنیم تا با مشکلی روبرو نشویم. تا وسیله نقلیه‌مان خراب نشود و بتوانیم بی هیچ مشکلی سریعتر و بالاتر پرواز کنیم.

این قوانین در کتب مقدس آمده‌اند. در کتاب مقدس مسیحیان، کتاب مقدس بوداییها و یا کتاب مقدس هندوها. قوانین ساده‌ای از قبیل اینکه به همسایه آزار نرسانیم، کسی را نکشیم: "تو نبایستی کسی را بکشی" و خلافی... خارج از روابط با شریک زندگیمان، مرتکب نشویم. دزدی نکنیم مواد مخدر استفاده نکنیم و غیره. احتمالاً بودا می‌دانست که ما در قرن بیستم کوکائین را کشف خواهیم کرد، این است که از قبل گفته که مواد مخدر استعمال نکنید. مواد مخدر شامل قمار و هر آنچه که باعث وابستگی ما به لذات جسمانی شود و باعث غفلت ما از سفر معنوی‌مان گردد، است. اگر بخواهیم اوج گرفته و بدون خطر پرواز کنیم، اینها قوانین مادی هستند که باید از آنها پیروی کنیم. مانند قوانین علم

فیزیک. برای فرستادن موشکی به فضا، دانشمندان حتماً قوانین مشخصی را مدنظر قرار می‌دهند. بنابراین ما که می‌خواهیم بالا و بالاتر از هر موشکی و سریعتر از هر بشقاب پرنده‌ای پرواز کنیم باید خیلی بیشتر مراقب باشیم. اگر مایل باشید جزئیات بیشتری در اینباره بایستی توضیح داده شود. این توضیحات در هنگام تشریف یافتن انجام می‌گیرد. حالا نمی‌خواهم شما را با این اوامر و فرمانها کسل کنم. فرمانهایی که شما با شنیدن آنها خواهید گفت: "من اینها را می‌دانم. اینها را در کتاب مقدس انجیل خوانده‌ام. ده فرمان. درست است؟ ده فرمان."

در واقع خیلی از ما این قوانین را خوانده‌ایم، اما چندان توجه عمیقی به آنها نکرده‌ایم. یا اینکه عمیقاً آنها را نفهمیده‌ایم. اگر هم آنها را فهمیده‌ایم، آنچه که خودمان می‌خواسته‌ایم درک کرده‌ایم، نه معنی واقعی آنها را. بنابراین من فکر نمی‌کنم اشکالی داشته باشد اگر گاهی آنها را به خاطر آوریم و یا مفهوم عمیقتر آنها را از زبان شخص دیگری بشنویم. بعنوان مثال خداوند در نخستین صفحه کتاب مقدس، عهد عتیق می‌گوید: من تمام حیوانات را برای دوستی و کمک به شما خلق کرده‌ام و شما می‌توانید بر آنها فرمان برانید. همچنین می‌گوید که برای هر نوع حیوان غذای مخصوصی مهیا شده است. ولی او نگفته است که ما حیوانات را بخوریم. نه! او همچنین می‌گوید: من تمام خوراکیها، تمام گیاهان روی زمین و تمام میوه‌های روی درختان را که بسیار خوشمزه هستند و به چشم زیبا می‌آیند، خلق کرده‌ام. اینها می‌توانند خوراک شما باشند. اما فقط عده کمی به این گفته توجه می‌کنند. بسیاری از پیروان کتب مقدس همچنان گوشت می‌خورند بی آنکه به مفهوم حقیقی سخن خدا پی برده باشند.

اگر عمیق‌تر و علمی پژوهش کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که ما برای گوشتخواری خلق نشده‌ایم. ساختمان بدن ما، روده‌ها، شکم و دندانهای ما، همه از نظر علمی برای

گیاه‌خواری ساخته شده‌اند. بیخود نیست که انسانها بیمار شده، زود پیر و درمانده می‌شوند و تنبلی و رخوت به آنها دست می‌دهد درحالی که در بدو تولد دارای هوش سرشار و استعداد و تواناییهای بیشماری هستند. آنها هر روز کسل‌تر شده، و هر چه پیر تر می‌شوند، بیشتر احساس رخوت میکنند. این بدین دلیل است که ما وسیله خود، وسیله پرواز خود، و بشقاب پرنده درون خود را آسیب می‌رسانیم. اگر بخواهیم از این وسیله نقلیه اندکی بیشتر و مطمئن‌تر استفاده کنیم، بایستی به طریق درست از آن نگهداری کنیم. برای نمونه اتومبیلی را در نظر بگیریم، همه شما اتومبیل می‌رانید. اگر در این خودرو سوخت مناسب ریخته نشود چه می‌شود؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ اتومبیل پس از پیمودن مسافتی از حرکت باز می‌ایستد. اشکال از اتومبیل نیست. اشکال از ماست. ما اشتباهاً سوخت نامناسبی در آن ریخته‌ایم. یا اگر سوخت، با کمی آب مخلوط شده باشد چه میشود؟ خودرو احتمالاً تا مدتی حرکت می‌کند اما با اشکال. اینطور نیست؟ و یا اگر روغن آن آلوده شده باشد و ما آن را تمیز نکرده باشیم، برای مدتی به راه خود ادامه می‌دهد ولی پس از آن خراب می‌شود. اگر که ما بطریقی درست از اتومبیلمان نگهداری نکنیم ممکن است حتی منفجر شود. درست است؟

بدن ما هم وسیله‌ای است که می‌توانیم از آن برای پرواز تا بی‌نهایت، تا بالاترین سطح دانائی علمی، استفاده کنیم. اما ما گاهی اوقات آن را خراب کرده و از آن برای هدف مناسبی استفاده نمی‌کنیم. بعنوان مثال اتومبیل برای این است که کیلومترها برانیم تا ما را به محل کارمان، به کنار دوستانمان، و به جاهای زیبا برساند. اما ما از آن بخوبی مراقبت نمی‌کنیم. سوخت نامناسب در آن می‌ریزیم، یا به روغن، آب و اساساً هیچ چیز آن بخوبی توجهی نمی‌کنیم. خب طبیعی است که این اتومبیل سریع حرکت نمیکند، مسافت چندانی را نمی‌پیماید و ما مجبور شویم جلو خانه‌مان بمانیم. این مسئله‌ای نیست ولی در این

صورت ما غرض خود را از خریدن اتومبیل نفی کرده‌ایم. این فقط تلف کردن پول، وقت و انرژی است. همین و بس و در این میان هیچ کسی مقصر نیست. هیچ پلیسی به سبب از کار افتادن اتومبیلتان شما را جریمه نمی‌کند. فقط مسئله این است که شما اتومبیل و پول خود را تلف کرده‌اید، در حالیکه می‌توانستید به فواصل دور و نزدیک بروید و جاهای دیدنی بسیاری را ببینید و از مناظر مختلف لذت ببرید.

جسم ما هم همینطور است. با آن روی زمین زندگی می‌کنیم و اگر خوب دقت کنید درمی‌یابید که درون این پیکر خاکی ابزاری وجود دارد که با آنها می‌توانید ماورای زمین پرواز کنید. همچون فضانوردی که درون موشکی نشسته است و موشک ابزار اوست و برای اینکه موشک امن و سریع پرواز کند بایستی قوانین فیزیکی را رعایت کند. درحقیقت این فضانورد است که مهم است. موشک او را به مقصد می‌رساند اما موشک هدف اصلی نیست. فضانورد و مقصد او، مقصود اصلی‌اند. اما اگر این فضانورد، موشک را فقط برای دور زدن برفراز "لانگ آیلند" (Long Island in U.S.A.) بکار گیرد، به معنی تلف کردن وقت، و به هدر دادن پول ملت خواهد بود.

بنابراین جسم ما بسیار با ارزش است، چرا که درون آن، استاد و پیر وجودمان سکنی دارد. به همین دلیل است که در انجیل آمده است: "بدانید که شما معبد خدا هستید و خداوندِ قادرِ مطلق در شما خانه کرده است." روح القدس هم همین است. تصور کنید چقدر مهم و چقدر پر معناست که ما روح القدس، قادرِ مطلق را در وجودمان منزل داده ایم. خیلی‌ها این جمله را سریع، بدون آنکه معنی آن و عظمت آنرا دریابند، می‌خوانند، و هیچ تلاشی هم برای پی‌بردن به آن نمی‌کنند. به همین دلیل است که شاگردان من با علاقه تدریس مرا دنبال می‌کنند. زیرا آنها می‌توانند بدور از همه کشمکشهای روزانه، کسب درآمد و مسائل مادی، بدین طریق دریابند چه کسی درون ما جای دارد و چه چیزی

ماورای این جهان وجود دارد. ما زیبایی، آزادی و آگاهی بیشتری در درونمان داریم. اگر طریق صحیح ارتباط با آن را بدانیم، تمامی آنها به ما تعلق می‌یابد چرا که آنها در درونمان جای دارند. ما این گنجینه را به فراموشی سپرده‌ایم. در آن را مدتهاست قفل کرده‌ایم و فراموش کرده‌ایم که کلید آنرا کجا گذاشته‌ایم. همین. بنابراین استاد کسی است که در باز کردن این در به ما کمک می‌کند و به ما نشان می‌دهد چه چیزی ذاتاً به ما تعلق دارد. اما باید برای این کار وقت گذاشت، به درون آنجا قدم گذاشت و هر آنچه را که متعلق به ما هست جزء به جزء بررسی کرد.

به هر حال ما در درون جهان دوم بودیم. علاقمند هستید جلوتر برویم؟ (حاضرین پاسخ می‌دهند: بله، بله) شما می‌خواهید بدون آنکه کاری کرده باشید، همه چیز را بدانید (استاد خود می‌خندد). بسیار خوب. خب کسیکه به کشور دیگر مسافرت کرده باشد، می‌تواند درباره آن کشور به شما چیزهایی بگوید، بدون آنکه قبلاً آنجا بوده باشید. حداقل شما علاقه‌مند هستید و یا شاید هم می‌خواهید به آنجا بروید. آیا اینطور نیست؟ خب پس از جهان دوم – البته من هنوز جهان دوم را تمام نکرده‌ام اما شما بهتر می‌دانید که نمی‌توان تمام روز را اینجا نشست – خب. پس در جهان دوم شما قدرت بیشتری خواهید داشت. اگر تصمیم بگیرید و در آن راه تلاش کنید، می‌توانید به سطح سوم بروید.

جهان سوم گامی بالاتر است. آن کس که به جهان سوم می‌رود، حداقل بایستی همه بدهی‌هایش را در این جهان پرداخت کرده باشد. متوجه منظورم هستید؟ اگر چیزی به سلطان این جهان مادی بدهکار باشیم، نمی‌توانیم بالا برویم، همچنانکه هیچ مجرمی نمی‌تواند بدون مبری شدن از جرمش از مرز کشورش عبور کرده و وارد کشور دیگری شود. بدهی‌های این جهان شامل همه آن کارهایی است که ما در گذشته، حال و شاید آینده، در این جهان مادی انجام داده‌ایم، یا خواهیم داد. اکنون پیش از رفتن به جهان ماوراً

نیز، همچنانکه در جهان خاکی گمرک پرداخت می‌کنیم باید پیش از عبور کاملاً پاک شده باشیم. هنگامی که ما در جهان دوم هستیم، با بقایای "کارمایمان" در زندگی گذشته و حال شروع به کار کردن می‌کنیم. متوجه هستید؟ چرا که بدون "کارمای" گذشته نمی‌توانیم در زندگی حال وجود داشته باشیم.

استادان به دو گروه طبقه بندی می‌شوند. یکی گروه بدون "کارما" هستند، که قدری "کارما" قرض می‌گیرند تا بتوانند نزول کنند، و گروه دیگر مثل ما هستند، موجوداتی معمولی با "کارمای" پاک شده. بنابراین، هر کسی می‌تواند استاد شود. پاره‌ای اوقات استادان با "کارمای" قرض گرفته شده از جهان بالا به پایین می‌آیند. اصطلاح "کارمای" به قرض گرفته شده برای شما چه مفهومی دارد؟ (استاد می‌خندد). این امکان‌پذیر است. بله امکان‌پذیر است. (برای مثال) شما پیش از آنکه پایین بیایید هم اینجا بوده‌اید، نه؟ و در طی قرن‌ها با آدم‌های مختلفی از این جهان بگیر و بستان داشته‌اید. سپس به بهشت و یا منزلگاه خود، که بسیار دور، در طبقه‌ای دیگر، که حداقل در طبقه پنجم است، بازگشته‌اید. خانه استاد آنجا، در طبقه پنجم است. البته ورای این طبقه، طبقات دیگری هم وجود دارد.

هنگامی که بخواهیم دوباره به دلیل احساس همدردی و یا مثلاً بدلیل انجام وظیفه‌ای از جانب آفریدگار به پایین برگردیم، به دلیل قرابت و نزدیکی با مردم گذشته، می‌توانیم مقداری از حساب آنها یعنی "کارمای" آنها را قرض بگیریم. اما فقط از دین آنها و نه چیزهای دیگر. ما می‌توانیم مقداری از بدهی‌های این اشخاص را به گردن بگیریم و آنها را با قدرت معنویمان، به تدریج و تا وقتی که ماموریتمان در این جهان به پایان می‌رسد، باز پرداخت کنیم. بنابراین این نوعی دیگر از استاد است. استادان دیگری هستند که از این دنیا هستند و بلافاصله پس از تمرین کردن استاد می‌شوند. روشن هست؟ انگار که

فارغ التحصیل شده باشند. پس همین‌طور که در جهان زمینی دو نوع استاد داریم یعنی استادان پیشین و دانشجویانی که بلافاصله پس از فارغ التحصیل شدن استاد می‌شوند، در آنجا نیز دو نمونه استاد وجود دارد. آنهاییکه زمانی طولانی است که استادند و آنهاییکه به تازگی استاد شده‌اند. روشن است؟

حالا اگر بخواهیم به جهان سوم برویم، بایستی از هر نوع "کارما" کاملاً مبری باشیم. "کارما" همان قانونی است که می‌گوید "هر چه بکاری همان را درو میکنی" اگر دانه پرتقال بکاریم، پرتقال و اگر دانه سیب بکاریم سیب خواهیم داشت. این همان چیزی است که "کارما" نامیده میشود. در واقع این واژه سانسکریت و بمعنای قانون علت و معلول است. انجیل کلمه "کارما" را بزبان نیاورده اما می‌گوید "هر چه کاشتی، همان را برداشت خواهی کرد" که دقیقاً به همان معنی است.

انجیل نمونه مختصر شده‌ای از آموزش يك استاد است. همچنانکه زندگی مسیح نیز مختصر بود. و بنابراین ما توضیح چندانی در اینباره در انجیل نداریم. بعضی از ترجمه‌های انجیل به منظور آنکه با حرکت‌های برخی حاکمان و رهبران که الزاماً افراد روحانی‌ای نبوده‌اند تطبیق یابد، سانسور شده است. شما می‌دانید که در هر زمینه‌ای داد و ستد وجود دارد. و در هر عرصه‌ای از زندگی دلالت زیادی وجود دارند.

ما می‌دانیم که انجیل، انجیل حقیقی اندکی متفاوت، طولانی‌تر، ارزشمندتر و قابل فهم‌تر از انجیلی است که در دسترس است. به هر حال، به دلیل آنکه نمی‌توانیم چیز زیادی را در این مورد ثابت کنیم، دیگر چیزی نمی‌گوییم تا کسی ما را به کفرگویی متهم نکند. پس صحبت‌مان را فقط به آنچه میتوان ثابت کرد محدود می‌کنیم. حالا شاید کسی از من بپرسد: "تو که از جهان دوم، سوم و چهارم می‌گویی، چگونه میتوانی این را ثابت کنی." البته که میتوانم. من میتوانم این را ثابت کنم. اگر شما همراه من، در این مسیر بیایید،

همین چیز را خواهید دید. متوجه هستید؟ اما اگر شما خود گام بردارید و با من همراه نشوید نمی‌توانم چیزی را ثابت کنم. این امری مسلم است و اگر من به خود جرأت میدهم که در اینباره صحبت کنم بدلیل اینست که گواه صادقی برای مدعی خود دارم. صدها هزار تن از شاگردانمان در سراسر جهان گواه ما هستند. ما می‌توانیم درباره چیزی که می‌دانیم سخن بگوئیم. برای مثال، اگر ما جایی برویم...، البته شما باید با من همراه باشید. شما بایستی با من بیایید. در غیر اینصورت شما نمی‌توانید بگویید "تو به جای من برو و در مورد هر چیزی بعداً به من توضیح بده و این چیزها را هم نشانم بده." نه، من نمی‌توانم.

اگر من هرگز در این اتاق، در سازمان ملل متحد نبوده باشم، هر قدر هم که شما در اینباره به من توضیح بدهید، نمی‌توانم عملاً اینجا را تجربه کنم درست است؟ ما بایستی به همراه کسی یعنی راهنمای مجرب و با تجربه‌ای قدم برداریم. تعدادی از شاگردان من با ملیتهای مختلف در این اتاق هستند که آنچه را که من به شما گفته‌ام، کم و بیش تجربه کرده‌اند. آری، جهان سوم هم به هیچ وجه همه چیز نیست. آنچه را که من به شما گفتم فقط بخشی از آن است، این یک نوع سفری است که در آن بخشی از وقایع آورده شده، نه اینکه جزئیات به تفصیل بیان شده باشند. همچنانکه خواندن کتابی درباره یک کشور به معنی دیدن آن کشور نیست. ما با وجود کتابهای زیادی که در مورد مسافرت به کشورهای مختلف جهان در دسترس داریم، باز خود مایلیم شخصاً به این کشورها برویم. اینطور نیست؟

ما درباره اسپانیا، جزایر قناری و یونان بسیار می‌دانیم، اما این دانسته‌ها را فقط از طریق کتاب یا فیلم داریم و باید خود به آنجا برویم تا لذت در آنجا بودن، از جمله خوراکیها، آب شفاف دریا، هوای لطیف و مردم مهربان آنجا و هر آنچه که نمیتوان با خواندن کتاب

کسب کرد را عملاً تجربه کنیم.

خب فرض کنیم که از جهان سوم هم گذر کردید، پس از آن چه میشود؟ البته، میتوان بالاتر، به طبقه چهارم هم رفت. طبقه چهارم، خود سطحی فوق العاده است. ما نمیتوانیم در توضیح این سطح، همه چیز را به زبان ساده برای عوام توضیح دهیم. چرا که ممکن است حاکم آن طبقه را برنجانیم. زیرا آن دنیا بسیار زیباست اگرچه، بعضی قسمتهای آن بسیار تاریک است، تاریکتر از زمانیکه برق نیویورک کاملاً قطع شده باشد. شما هرگز نیویورک را در تاریکی کامل دیده اید؟ بله؟ از آن هم تاریکتر است. بله پیش از آنکه به روشنایی برسید، آنجا تاریکتر است. نوعی شهر ممنوعه است که پیش از آنکه به دانش خدایی برسیم، در آنجا متوقف می شویم. اما به همراه یک استاد، استادی کارآزموده، میتوان از این مرحله هم گذشت. بدون راهنمایی چنین استاد کارآزموده ای یافتن راه در یک چنین جهانی عملی نیست.

زمانیکه ما به سطوح مختلف وجود و بودن می رسیم، نه تنها تغییرات معنوی بلکه تغییرات مادی و هوشی و هر چیز دیگری در زندگیمان را تجربه می کنیم. به زندگی با مفهوم دیگری نگاه می کنیم. طور دیگری راه می رویم، متفاوت از گذشته کار می کنیم، حتی شغلیمان، کار روزانه ما مفهوم دیگری پیدا میکند و در می یابیم که چرا به این شیوه کار می کنیم. چرا بایستی بر سر این شغل باشیم و چرا باید آن شغل دیگر را تغییر دهیم. هدفمان را از زندگی می یابیم بنابراین دیگر بیش از این آشفته و مضطرب نخواهیم بود. اما ما با صبر و هماهنگی بسیار منتظر می شویم تا مأموریتیمان در این جهان به پایان برسد، چرا که می دانیم پس از آن به کجا خواهیم رفت، ما اینرا در حالی که در این جهان زندگی می کنیم، در می یابیم. این همان "مرگ بهنگام زندگی است". من گمان می کنم که عده ای از شما پیش از این چیزهایی ازین قبیل را شنیده باشید ولی من هیچ استادی را

نمی‌شناسم که چیزی غیر از این بگوید، (استاد می‌خندد). جز آنکه ما بایستی خود لذت واقعی تجارب درونی را تجربه کنیم. چگونه می‌شود کسی یک مرسدس بنز را غیر از آنچه هست تشریح کند. سخن از مرسدس بنز است. بنابراین هر کس که مرسدس بنزی داشته باشد، آنرا می‌شناسد و همان را تشریح خواهد کرد، اما این تعریف، باز خود مرسدس بنز نمی‌شود.

گرچه من با شما به زبان بسیار ساده‌ای سخن می‌گویم، اما اینها مسائل ساده‌ای نیستند. چیزهایی هستند که ما بایستی خود، با کار، خلوص و راهنمایی به تجربه آنها نایل آییم. هرچند به احتمال یک در میلیون ممکن است بتوانیم این کار را به تنهایی انجام دهیم، اما این عمل بدون بی‌خطر و ریسک نخواهد بود و نتایجی نامطمئن خواهد داشت. مثلاً کسانی هم مانند سودن برگ (Swedenborg) بوده‌اند که این مسیر را به تنهایی پیموده‌اند. یا شاید هم گرجیوف (Gurdjieff)، ایندو ظاهراً بتنهایی طی طریق نموده‌اند. اما من وقتی چیزی در مورد کار آنها می‌خوانم، می‌بینم که آنها با مشکلات و خطر زیادی این راه را طی کرده‌اند و تازه این بدین معنا نیست که آنها به بالاترین سطح رسیده باشند.

خب، شما پس از این، به مرحله بالاتری می‌روید. به طبقه پنجم، آنجا که استاد خانه دارد، تمام اساتید از آنجا می‌آیند. حتی اگر سطح آنها بالاتر از طبقه پنجم باشد، آنجا خواهند ماند. اینجا اقامتگاه اساتید است. ماورای اینجا جنبه‌های مختلفی از خدا وجود دارند، که درک آنها بسیار مشکل است. از آنجا که می‌ترسم شما را گیج کنم توضیح بیشتر این مسائل را به زمان دیگری موکول می‌کنم شاید دفعه دیگر یا شاید پس از تشریف، هنگامی که آمادگی بیشتری داشتید که در این مورد چیزهایی به شما بگویم. چیزهای ناخوشایندی در مورد تصورات شما و اینکه چقدر گاهی اوقات انسان در عقایدش در رابطه با خدا اشتباه می‌کند.

خب اگر سوالی باشد با کمال میل پاسخ می‌دهم. و شما مختارید، اگر گفته‌هایم خسته کننده بودند، مرا از اینجا بیرون بیاندازید (استاد می‌خندد). خوشحال خواهم شد اگر مرخصم کنید! سوالی نیست؟ بله. بله. لطفاً صبر کنید. بسیار خوب. نه. نه. خواهش میکنم اندکی صبر کنید تا میکروفن برایتان آورده شود تا دیگران هم بشنوند که شما چه می‌گویید.

سوال: شما اشاره کردید که استاد میتواند "کارمای" دیگران را قرض بگیرد. در این حالت آیا "کارمای" این انسانها پاك میشود؟ این امر چه نتایجی برای این شخص خواهد داشت؟

استاد: بله. استاد می‌تواند در صورتیکه بخواهد "کارمای" هر انسانی را پاك کند. در واقع "کارمای" گذشته تمام مریدان باید بهنگام تشریف، پاك شود و برای آنها فقط "کارمای" کنونی میماند تا بتوانند با آن به زندگی ادامه دهند. در غیر این صورت بلافاصله میمیرند. بدون "کارما" نمیتوان اینجا زیست. بنابراین استاد بایستی فقط "کارمای" بایگانی شده را پاك کند، طوریکه انسان پاك شود و مقداری هم "کارما" برای ادامه زندگی برای انجام آنچه او در حین حیات باید انجام دهد، داشته باشد، همین. به همین دلیل است که ما می‌توانیم این راه را ادامه دهیم، در غیراینصورت چگونه میتوان براه ادامه داد؟ حتی اگر انسان در این زندگی پاك باشد. اماچقدر پاك؟ و تازه زندگی گذشته چی؟ متوجه هستید؟ بله. بسیار خوب.

سوال: متشکرم.

استاد: خواهش میکنم. پرسش خردمندانه‌ای بود، شما خوب دقت کردید. پرسش دیگری نیست؟ بفرمایید.

سوال: هدف تمرینهای شما چیست؟

استاد: هدف چیست؟ نگفتم؟ سفر به ماورای این جهان. بازگشت به قلمرو خدا، شناخت خرد انسان و انسانی بهتر و برتر شدن حتی در این دنیا.

سوال: آیا "کارما" در تمام قلمروها وجود دارد؟

استاد: نه همه جا، فقط تا عالم دوم. چرا که تفکر ما، مغز ما، کامپیوتر ما، در مرحله دوم ساخته میشود، هنگامی که ما تمامی این راه را به پایین نزول کرده، از مراحل بالا به سطح مادی و فیزیکی پایین می‌آییم که فرضاً کاری را انجام دهیم. درست؟ برای مثال حتی استاد که از مرحله پنجم به جهان مادی پایین میرود، بایستی به مرحله دوم رفته، کامپیوتر را برداشته و به آن برنامه‌ای دهد که در این جهان مادی عمل نماید. درست مثل يك غواص، کسی که به درون دریا فرو میرود، او بایستی ماسک اکسیژن و همه چیز را مهیا نماید. گرچه چهره واقعی او مسخره نیست، اما وقتی که ماسک اکسیژن و لباس غواصی را دربر میکند، شبیه قورباغه‌ای میشود. ما هم با این کامپیوتر و موانع مادی همینطور به نظر میرسیم. در غیر این حالت ما کاملاً زیبا هستیم. حتی اگر فکر کنید که الان هم زیبا هستید، به واسطه ابزار و پوششهایی که برای فرو رفتن و کارکردن در اعماق این جهان به تن میکنید، در مقایسه با آنچه واقعا هستید فوق العاده زشت بنظر می‌آید، متوجه میشوید؟ پس در گذر از طبقه دوم به سمت بالا، باید کامپیوترمان را در آنجا باقی بگذاریم. بیش از این به آن نیازی نیست. همانگونه که غواص پس از بازگشت به ساحل همه وسایل غواصی را کنار گذاشته و همانطور بنظر میرسد که پیشتر بود. بسیار خوب. بله. اگر دوست دارید ادامه دهید. متأسفانه ما يك میکروفن بیشتر نداریم.

سوال: سپاسگزارم استاد. شما گفتید که در پایان جهان دوم، پیش از صعود به مرحله بالاتر، تمام "کارمایان" را پشت سر به جای می‌گذارید، و بایستی تمام آن را پاک کنید. آیا این شامل تمام "کارمای" زندگی‌های گذشته که شما با آن به این جهان آمده‌اید هم

میشود؟

استاد: بله، چرا که کامپیوتری در آنجا وجود ندارد که همه چیز را ثبت کند. ما بواسطه این مغز، و کامپیوترمان که هر تجربه‌ای از این جهان مادی را ثبت میکند دارای "کارما" میشویم. خوب یا بد، ما همه را اینجا ثبت میکنیم. این همان چیزی است که ما آنرا "کارما" می‌نامیم. "کارما" چیست؟ صرفاً همان تجارب خوب یا بد ما، واکنش‌های ما، و تجارب فرا گرفته شده ما در تمام زندگی‌هایمان. ما بدلیل آنکه به اصطلاح وجدانی داریم، می‌دانیم که بایستی خوب باشیم. در حالیکه گاهی کارهای بد از ما سر می‌زند. بنابر این ما اینرا "کارما" می‌نامیم. اعمال بد مثل بار سنگینی بر روی ما سنگینی میکنند و ما را به پایین می‌کشند و صعود از کوه را برایمان مشکل می‌سازند. متوجه هستید؟ چرا که ما بدلیل وجود انضباطهای اخلاقی، قوانین، عرف و عاداتهای متفاوت بر حسب ملیتمان، مقید به این تصورات خوب و بد و به اصطلاح گناه و پاکی هستیم. در نتیجه در روابط متقابلمان با مردم جهان، خوبی و بدی، گناهکاری و پاکی را بر اساس عادات و رفتار و قوانین آن جامعه تجربه می‌کنیم، متوجه هستید؟ برای ما عادت میشود که اینگونه بیانیدشیم، که اگر این کار را بکنیم، مقصریم و اگر آن کار را انجام دهیم، آدم بدی هستیم. و همه چیز اینجا ثبت می‌شود. این همان چیزی است که ما را به تناسخ و میدارد و به همین جهان مادی و اندکی بالاتر و نه چندان بالا محدود می‌سازد. ما به اندازه کافی آزاد و سبک نیستیم تا به بالا پرواز کنیم، متوجه هستید؟ بدلیل همین تصورات و... ذهنیتهای قبلی.

سوال: آیا طبقه معینی که میتوانیم در هر دوره زندگی بدان برسیم از پیش یعنی از همان موقع تولد برایمان مقدر میشود؟

استاد: نه، ما مختاریم تندتر و یا آرامتر برویم، بعنوان مثال اتومبیلتان را در نظر بگیرید.

صد لیتر بنزین در آن می‌ریزید. من البته نمیدانم شما چقدر سوخت در اتومبیلتان می‌ریزید، من اصلاً رانندگی بلد نیستم. اما شما می‌توانید سریعتر برانید و زودتر به مقصد برسید و یا اینکه آرامتر بروید، این بسته به میل شماست.

استاد: آن آقای محترم کناری، آیا می‌خواهید بیشتر با من صحبت کنید؟ بله؟ خیر؟

سوال: من فقط می‌خواستم از شما بپرسم که... فرشتگان در کدام طبقه هستند؟

استاد: در کدام طبقه هستند؟ اوه! تا چه فرشته‌ایی باشند؟

سوال: فرشتگان نگهبان.

استاد: هوم؟ بله.

سوال: فرشتگان نگهبان.

استاد: آه فرشتگان نگهبان! آنها تا دومین طبقه می‌رسند. آنها مقامی پایین‌تر از بشر دارند. اعتبار و نفوذ کمتری دارند و جهت خدمت به ما به وجود آمده‌اند.

سوال: و هرگز از آنجا بالاتر نمیروند؟

استاد: نه. مگر در مواردی که به انسان تبدیل شوند. همه آنها به انسانها رشک می‌برند، چرا که خدا در درون انسانها مسکن دارد. ما همه امکانات لازم را داریم تا با خدا یکی شویم، ولی فرشتگان نه. اندکی پیچیده است. صحبت در اینباره را به روز دیگری موکول می‌کنیم. بسیار خوب؟ آنها موجوداتی هستند که برای خدمت به ما خلق شده‌اند، و از همین روست که شما نمونه‌های مختلفی از فرشتگان را می‌بینید. بعنوان مثال، هر آن چیزی که توسط خدا خلق شده است برای خدمت به ماست. متوجه هستید؟ و آنها نباید و مجبور هم نیستند فراتر بروند. اما آنها می‌توانند! گاهی چیزی، بدون آنکه امکانی جهت تکمیل شدن در آن باشد، ساخته می‌شود. مثلاً شما در منزلتان چیزهای جالبی را جهت راحتی بیشتر مهیا می‌کنید. بعنوان نمونه در جایی نشسته‌اید و از همانجا می‌توانید تمام

چراغهای خانه و حیاطتان و همینطور تلویزیون را روشن و خاموش کنید. شما اینها را برای اینکه در خدمتتان باشند اختراع کرده‌اید، حتی اگر در پاره‌ای موارد بهتر از شما عمل کنند، مثلاً ما شیئی داریم که می‌تواند از يك نقطه همه چیز را کنترل کند، کاری که شما با نیروی انسانی تان قادر به انجام آن نیستید. اما این بدان معنا نیست که آن وسیله برتر از شماست. بلکه آن صرفاً به منظور خدمت به شما ساخته شده است. حتی اگر بهتر از شما باشد که البته نیست. بسیار خوب! کامپیوتر هرگز نمی‌تواند يك انسان شود.

بله آقا، بله آقای محترم!

سوال: استاد چینگ های! می‌خواستم بدانم که... آیا اینکه ما اکنون که در این جسم هستیم... میتواند به این معنی باشد که ما، که یکبار از این جسم رهایی یافته بودیم دوباره نزول کرده‌ایم؟ آیا ما همیشه در این حالت بوده‌ایم؟ یا قبلاً در وضعیتی بهتر بودیم؟ یا همیشه در همین حالت بودیم؟ وضع و حالت بهتر، جهت حرکت سریع به جلو چیست؟

استاد: ترك جسم و حرکت به جلو؟ آری اگر بدانیم چگونه، می‌توانیم چنین کارهایی انجام دهیم. بله روشهای مختلفی برای بجا نهادن جسم و رفتن به ماورای این جهان وجود دارد. عده‌ای از آنها ما را تا نه چندان دور، بعضی تا خیلی دور، و برخی هم تا به انتها پیش می‌برند. این مسئله براساس سنجشی است که من با پژوهشهای مختلف از زمان جوانی‌ام انجام داده‌ام. گرچه حالا هم جوان بنظر می‌رسم، اما آنوقتها جوانتر بودم! روش ما در اینجا بهترین است. رفتن به دور، دورتر، به انتها. روشهای دیگری هم برای تجربه وجود دارد که هر کدام را که بخواهید میتوانید انتخاب کنید. در بازار فراوان هستند. بعضی شما را به جهان اثیری (یا آسترال) می‌رسانند برخی دورتر و بعضی هم تا طبقه پنجم به پیشتان می‌برند. روش و تمرین ما اینست که پیش از آنکه شما را رها کرده و تنها بگذاریم، شما را تا مرحله پنجم بالا ببریم. بالاتر از آن، ورای مرحله پنجم، میتوان به جنبه دیگری از

خدا دست یافت، اما این همیشه خوشایند نیست. تصور ما اینست که هر چه بالاتر برویم بهتر است. اما این مسئله همیشه صادق نیست. مثلاً، به کاخی زیبا می‌رویم و به اتاق نشیمن ارباب دعوت می‌شویم. می‌نشینیم و با نوشیدنیهای خنک و خوراکیهای خوشمزه و این جور چیزها پذیرایی می‌شویم. سپس می‌اندیشیم که خب، اندکی دقیقتر خانه را ببینیم و نگاهی به آن بیاندازیم. تصادفاً به آشغالدانی و جاهای دیگر خانه میرسیم. این کار چندان الزامی نیست. و یا وارد موتورخانه برق کاخ که در پشت ساختمان است می‌شویم. آن وقت دچار برق گرفتگی شده و در جا می‌میریم. بنابراین همیشه لازم یا قابل توصیه نیست که به عمق مسائل برویم، اما ما اینکارها را بخاطر ماجراجوئیمان انجام می‌دهیم.

سوال: استاد چینگ های! من دو پرسش دارم. يك: اگر انسان حافظه‌ای از زندگی گذشته داشته باشد از کدام جهان است؟ و دوم: چه ارتباطی بین "کارما" و زندگی گذشته وجود دارد؟

استاد: در ارتباط به زندگی حال شما، درست؟ به "کارمای" شما؟

سوال: نسبت به "کارما" و درك و شعور کنونی؟ آیا بخشی از اضافه بار هستند؟

استاد: بله. بله. خیلی به هم مربوطند. پرسش نخست، "کارمای" گذشته از کجا می‌آید؟

سوال: حافظه‌های زندگی گذشته. بله.

استاد: شما می‌توانید سوابق زندگی گذشته‌تان را بخوانید. مطمئن باشید. اما همانطوریکه گفتم سوابق زندگی گذشته از بایگانی آکاشیک (Akashic) می‌آیند که کتابخانه‌ای است در جهان دوم و برای هر کسی که به این سطح می‌رسد قابل دسترسی است. هر شخصی نمی‌تواند به کتابخانه سازمان ملل متحد دسترسی داشته و به آنجا برود. اما برای مثال من می‌توانم، چرا که امروز جهت سخنرانی به اینجا دعوت شده‌ام. درست؟ هر کسی نمی‌تواند به اینجا وارد شود، اما شما می‌توانید، زیرا بگونه‌ای مقیم اینجا هستید. به

همین صورت ما زمانیکه به جهان دوم میرسیم، می‌توانیم زندگی گذشته را بخوانیم. همان طور که هنگامی که به بخشی از جهان نخست می‌رسیم، می‌توانیم نگاهی کوتاه به زندگی گذشته اشخاص بیاندازیم. اما این مرحله چندان بالا نبوده، بایگانی آن چندان کامل نمی‌باشد. و اما تجارب زندگی گذشته چگونه با "کارمای" کنونی ارتباط می‌یابند؟ می‌توان گفت اینها تجاربی هستند که ما از زندگی گذشته اندوخته‌ایم تا به کمک آنها با زندگی کنونی روبرو شویم. متوجه هستید؟ آنچه که شما از گذشته کسب نموده‌اید می‌تواند در زندگی کنونی شما بکار گرفته شود. به همین صورت، وقتی نشانه‌هایی می‌بینید که با تجارب ناخوشایند گذشته همگونی دارند، دچار ترس می‌شوید. مثلاً در زندگی گذشته در تاریکی از پلکان به پائین سقوط کرده‌اید، بشدت آسیب دیده‌اید و هیچکس هم به شما کمک نکرده است. اکنون هر وقت که از نردبانی پائین می‌روید کمی می‌ترسید. خصوصاً زمانیکه نردبان بلند و آن پائین هم تاریک باشد. در کشمکش هستید که آیا بروید یا نروید، یا اگر در زندگی گذشته در زمینه‌های علمی عمیقاً بررسی و پژوهش کرده باشید، در این زندگی بشدت علاقمند به... علاقمند به... در زبان چینی... تلفظ مشکلی دارد (استاد می‌خندد) ببخشید. آیا انگلیسی من بحد کافی روان هست؟ بله؟ (حضار: بله) متشکرم. در این زندگی، حتی اگر کارتان در زمینه‌های علمی نباشد، باز هم کششی نسبت به پژوهش‌های علمی احساس خواهید کرد و خلاصه مسائلی از این قبیل. به همین دلیل "موتزارت" که در چهار سالگی یک نابغه بود. او بلافاصله به طرف پیانو کشیده شد و معروف شد. او یک نابغه بود زیرا در جریان زندگی‌های گذشته تمرین زیادی کرده بود ولی قبل از رسیدن به مرحله استادی از این جهان رفته بود. یعنی او پیش از آنکه به نقطه اوج شخصیت هنری‌اش برسد، مرده بود. اما از اینکه شخصیت هنری‌اش را رها کند خشنود نبود، چرا که عاشق موسیقی بود. بنابراین دوباره به این جهان بازگشت و همه

تجارب فراگرفته از استعداد موسیقی گذشته‌اش نیز با او بازگشت. زیرا که بهنگام مرگ، اشتیاق عجیبی به ادامه کارش داشت. عده‌ای از این انسانها، پیش از تولد دوباره‌شان، از جهان آسترال و یا از جهان دوم مطالب بسیاری می‌آموزند. از این رو این افراد در دانش، موسیقی، ادبیات و انواع اختراعات استعدادهای فوق‌العاده‌ای دارند که دیگران فاقد آنها می‌باشند، قادر به انجام اختراعات فوق‌العاده‌ای هستند که دیگران قادر به درک آنها نیستند و حتی تصور آنها هم نمی‌توانند بکنند. چرا که آنها این چیزها را دیده و فرا گرفته‌اند. بنابراین دو نمونه آموزش وجود دارد یکی آموزش این جهانی و دیگری آموزشهای جهان ماورا. آنها که چون نواخ استعدادهای فوق‌العاده‌ای دارند، متخصصینی از جهان ماورا، مثلاً از جهان آسترال، از جهان دوم و پاره‌ای اوقات از جهان سوم هستند که راه برگشت را برگزیده‌اند. آنها افرادی نابغه هستند.

سوال: تشریف شما مشخصاً شامل چه چیزی می‌شود و وقتی کسی متشرف شد، تمرین روزانه‌اش شامل چه خواهد بود؟

استاد: بسیار خوب. اولاً این امر رایگان است و هیچ اجباری در کار نیست، مگر آنکه خواسته باشید فراتر روید. در آن صورت باید خودتان بخواهید که ادامه دهید. خوب؟ شرایط: نیاز به هیچ تجربه‌ای نیست. هیچ پیش‌آگاهی در مورد یوگا و هر نوع مدیتیشن دیگری لازم نیست. اما پس از آن، باید تا آخر عمر گیاه خوار باشید. تخم مرغ نخورید، اما خوردن شیر و پنیر و هر چیز غیرکشتنی مجاز است. چرا نباید تخم مرغ خورد؟ برای آنکه نوعی نیم‌کشتار است، هر چندکه بی‌نطفه باشد. بعلاوه تخم مرغ تمایل به جذب نیروهای منفی دارد. به همین دلیل است که بسیاری از افراد، که جادوی سیاه یا سفید انجام می‌دهند، یا پیروان "وودو" (Voodoo)، از تخم مرغ برای خارج کردن ارواح از افراد جن زده استفاده می‌کنند. اینرا میدانید یا خیر؟ (یکی از حضار پاسخ میدهد:

بله) میدانید؟ چقدر خوب! حداقل اگر روشن ضمیری آنی برای شما نداشته باشم، گواه آنی و حاضر دارم! (خنده) بهنگام تشریف، شما نور و آوای خدا را تجربه می کنید. موسیقی روح، که شما را به سطح بالاتری از هوشیاری می رساند. شما طعم استغراق و سامادی، آرامش و لذت عمیق را درک خواهید نمود. پس از آن اگر کار را جدی بگیرید به تمرین در خانه ادامه می دهید. ولی اگر آنرا جدی نگیرید، من نمی توانم شما را هل دهم و بیش از این مزاحمتان نمی شوم. اگر ادامه دهید و از من کمک بخواهید، منم ادامه می دهم، اگر نخواهید... خب راه پیش روی شما است... دو ساعت و نیم در روز مدیتیشن، صبح زودتر بیدار شوید.

دو ساعت مدیتیشن قبل از خواب و شاید هم نیم ساعتی بهنگام نهار. زمانهای دیگر که کسی مثل من وقت شما را برای سخنرانی نمی گیرد، شما برای نهار يك ساعت وقت دارید. می توانید جایی خلوت کرده، يك ساعت مدیتیشن کنید. این خودش يك ساعته نه؟ و بعدازظهرها يك ساعت یا نیم ساعت دیگر. صبحها يك ساعت زودتر از خواب بیدار شوید. زندگیتان را بیشتر تنظیم کنید. اگر زمان کوتاه تری برای تماشای تلویزیون، گپ زدن بی فایده، تلفن و خواندن روزنامه صرف کنید، خواهید دید که کلی وقت دارید. در حقیقت همه ما وقت زیادی داریم ولی آنرا به هدر می دهیم. مثل اینکه به جای اینکه از اتومبیلمان برای رفتن به لانگ آیلند استفاده کنیم، فقط با آن در حیاط خانه مان دور بزنیم! آیا از این مسئله راضی هستید؟ یا...؟ (سوال کننده: بله!) بله؟ و غیر از این هیچ. هیچ شرط دیگری وجود ندارد، جز اینکه خود را سرسپرده تمرین مادام العمر کنید. هر روز تغییرات و معجزات جدیدی جهت بهتر شدن زندگیتان تجربه می کنید، بدون آنکه آرزوی آنها را کرده باشید. آنها به نحوی اتفاق می افتند. متوجه هستید؟ اگر در اینباره جدی باشید، میتوانید بهشت را همین جا روی زمین تجربه کنید. از همین روست که هنوز هم

پس از سالها، هزاران شاگرد از من پیروی می‌کنند. چرا که روز به روز به تجارب بهتری دست می‌یابند چراکه در این مورد جدی هستند و تمرین و ممارست می‌کنند.

استاد: بله خواهش می‌کنم. این جلو یا آن عقب ... نخست شما آقا! (استاد می‌خندد)

سوال: لطفاً ذات هوشیاری را توضیح دهید.

استاد: ذات هوشیاری. بسیار خوب. مشکل میتوان توضیح داد. اما شما می‌توانید از هوش خود استفاده کرده، آنرا تصور نمایید. هوشیاری نوعی خرد است. اینچنین فرض کنید که شما اکنون چیزی را بهتر از گذشته می‌دانید. چیزی می‌دانید که ماورای این جهان است و چیزی را می‌دانید که در همین جهان است و قبلاً نمی‌دانستید. چیزهایی را می‌فهمید که پیشتر نمی‌فهمیدید. این هوشیاری است. وقتی شما این هوشیاری و یا بهتر است بگویم معرفت درونی را بگشایید، حقیقتاً خواهید فهمید که شما چه کسی هستید و برای چه اینجا هستید، چه چیزی، چه کس دیگری، بغیر از افراد این جهان، ماورای این جهان است، می‌فهمید؟ در واقع چیزهای زیادی وجود دارند. پس سطوح هوشیاری بنوعی همان درجات متفاوت فهم هستند. مثل مراحل فارغ التحصیلی از دانشگاه که هر چه بیشتر بخوانید به همان نسبت بیشتر خواهید دانست تا روزی که فارغ التحصیل بشوید. قانع کننده است؟ توضیح مسائل مجرد و انتزاعی مشکل است. اما من تلاشم را کردم. می‌دانید، نوعی آگاهی است. توضیح آگاهی سخت است. هنگامی که شما به سطوح مختلف و بالاتر هوشیاری می‌رسید، آگاهی شما هم متفاوت می‌شود. هر چیزی را طور دیگری می‌فهمید و بگونه دیگری احساس می‌کنید. خود را در صلح، آرامش و سرشار از خوشی حس می‌کنید. نگرانی ندارید و همه چیز در زندگی روزمره برای شما روشن می‌شود. در می‌یابید با مسایل چگونه مواجه شوید و مشکلات را چگونه بهتر برطرف سازید. حتی این حالت در زمینه‌های مادی هم برایتان سود بهمراه می‌آورد. اما اینکه در دروتتان چه

احساسی خواهید داشت، آنرا فقط خودتان خواهید دانست. توضیح این مسائل سخت است. همانطور که وقتی با دختری که دوستش دارید ازدواج می‌کنید، صرفاً شما می‌دانید که چه احساسی دارید و هیچ کس دیگری نمی‌تواند به جای شما احساس کند.

سوال : جناب استاد محترم! برای بینش درونی‌ای که به ما دادید از شما سپاسگزارم. نمی‌دانم آیا شما مایلید در مورد آنچه در فکر و وجدان من است سخن بگویید یا خیر؟ چگونه است که امروزه وجود اساتید مختلف در سراسر جهان این شانس را به ما می‌دهند که سریعتر فرا گیریم، در حالیکه این مسئله در گذشته بسیار سخت بود. ممکن است در اینباره سخن بگویید؟

استاد: بله مطمئناً. برای اینکه ارتباطات در این عصر بهتر صورت می‌گیرد. در نتیجه ما اساتید را امروزه بهتر از پیش می‌شناسیم، نه اینکه در گذشته، استادی نبوده، یا اینکه آنها غیرقابل دسترسی بودند. البته این حقیقت دارد که عده‌ای از اساتید بیشتر از دیگران در دسترس هستند، اما این مسئله کلاً بستگی به انتخاب یا میل استاد به راهنمایی و یا قرابت و همبستگی او نسبت به توده مردم دارد. در هر دوره ای يك، دو، سه، چهار یا پنج استاد وجود دارند که تعداد آنها بستگی به نیاز آن دوره دارد. اما اینکه از حضور اساتید مختلف و حتی شاید اساتیدی با درجات مختلف آگاه هستیم، بدلیل اینست که در این دوران، وسایل ارتباط همگانی، تلویزیون، رادیو و چاپ را در اختیار داریم. امروزه میلیونها و هزاران نسخه کتاب در زمانی کوتاه چاپ می‌شوند. در حالیکه برای چاپ کتابی در گذشته، می‌بایست نخست درختی را قطع و خرد می‌کردند، البته آنهم با تبری که ابتدایی بود و در زمانی کوتاه میشکست یا برای بار دوم قابل استفاده نبود و مرتب باید با سنگ تیز میشد. سپس حروف را یکی پس از دیگری روی چوب کنده کاری می‌کردند. بدین ترتیب اگر می‌خواستید مثلاً انجیل را به جای دیگری

منتقل کنید، به يك کاروان نیاز داشتید. متوجه هستید؟ اگر در آن زمان کامیونی وجود داشت، باید کامیونهای بزرگی را بکار می‌گرفتند. از همین روست که ما امروزه اساتید زیادی می‌شناسیم. جای شکر است که شما می‌توانید به "خرید" (انتخاب) استاد بروید و هر کدام را که بخواهید انتخاب کنید. هیچ کس قادر نیست شما را گول زده و بگوید "من بهترین هستم". شما امکان مقایسه دارید و از آگاهی و خردتان برای قضاوت استفاده می‌کنید: مثلاً می‌گویید: "این بهتر است" و یا "من از آن یکی بیشتر خوشم می‌آید"، "چه قیافه وحشتناکی"، "چه زشت". (خنده)

سوال: پس سوال من از شما اینقرار است: شما در مورد خرید (انتخاب استاد) صحبت کردید، آیا شما شخصی را که نزد استاد دیگری تشریف یافته و آموزش یافته، می‌پذیرید؟

استاد: اگر این شخص حقیقتاً معتقد باشد که من توانائی بیشتری دارم و او را سریعتر و به سطحی بالاتر می‌برم، بله خواهم پذیرفت. اما در صورتیکه احساس کند که هنوز به استادش پیوستگی دارد و به او ایمان زیادی دارد، بهتر است با همان استاد پیش رود و استاد خود را تغییر ندهد. اما اگر شك دارید و هنوز نور و آوایی را که من اشاره کرده‌ام، دریافت نکرده‌اید، بد نیست استاد خود را عوض کنید. چرا که نور و آوا معیار محك يك استاد واقعی هستند و اگر کسی قادر نباشد شما را در مدتی کوتاه با تجربه نور و آوا روبرو کند، متأسفانه باید بگویم استادی حقیقی نیست. جاده بهشت با نور و آوا آذین بسته شده. همچنانکه برای رفتن به عمق دریا بایستی به ماسک اکسیژن و تمام تجهیزات مجهز گردید، برای نیل به هر هدفی وسیله خاصی لازم است. به همین دلیل است که شما تمام قدیسان را با هاله‌ای می‌بینید. این نور است. شما در صورت ممارست بدین روش، خواهید درخشید، شبیه آن نوری که در تصاویر حضرت عیسی کشیده

می‌شود و دیگران هم می‌توانند آن را ببینند. افرادی که ممارست روحی می‌کنند می‌توانند درخشش شما را ببینند. بر همین اساس است که حضرت عیسی و بودا را با "هاله‌ای" از نور تصویر می‌کنند. شما می‌توانید سالکان درجات بالا را با این نور ببینید اگر این قسمت را باز کرده باشید (استاد به پیشانی‌اش اشاره می‌کند). خیلی‌ها می‌توانند اینرا ببینند. در میان شما کسی هست که این را ببیند؟ شما؟ چه می‌بینید؟

سوال: من می‌توانم اُورا "Aura" را ببینم.

استاد: اُورا "Aura" با نور فرق دارد. اُورا رنگهای گوناگونی دارد. گاهی اوقات سیاه، بعضی وقتها قهوه‌ای و یا زرد و قرمز است. بستگی به حال شخص در آن زمان دارد، اما وقتی شما کسی را با یک تشعشع نورانی قوی روحانی می‌بینید، خوب می‌فهمید که فرق می‌کند. اینطور نیست؟ بله.

سوال: من در واقع پرسشی ندارم فقط می‌خواستم بگویم که مدتی "راجا یوگا" کار می‌کردم. استاد: راجا یوگا. خب؟

سوال: من فکر می‌کنم که من هم اُورا را می‌دیدم. منظورم در آن زمان است، خب آگاهی چندانی نداشتم. می‌دانید.....

استاد: می‌فهمم. و حالا آنرا نمی‌بینید؟ فقط گاهی؟

سوال: نه، من دیگر مدیتیشن نمی‌کنم.

استاد: بهمین دلیل است که قدرتتان را از دست داده‌اید. بایستی دوباره مدیتیشن کنید. خب؟

سوال: بسیار خوب.

استاد: اگر شما هنوز معتقد به آن راه هستید، باید مدیتیشن کنید. این امر در برخی زمینه‌ها به شما کمک می‌کند. ضرری ندارد. خب؟

سوال: من در کتاب شما خوانده‌ام که پنج حکم وجود دارد که کسی که متشرف شد، بایستی از آن پس بر اساس آنها زندگی کند؟

استاد: بله. بله. بله. اینها قوانین عالم هستند.

سوال: من مفهوم خلافتکاری جنسی را نمی‌فهمم.

استاد: به این معناست که اگر متأهل هستید، لطفاً به کس دیگری نیاندیشید.

سوال: بسیار خوب. (حضار می‌خندند)

استاد: خیلی ساده. زندگی را ساده بگیرید، بی هیچ پیچیدگی و کشمکی بر سر احساسات. احساسات دیگران را جریحه‌دار نکنید. ما دیگران و حتی احساس آنها را نمی‌آزاریم. به همین علت ما تلاش می‌کنیم که از درگیریها و ناراحتیها اجتناب کنیم. می‌کوشیم که از طریق احساسی، مادی و روحی به هیچ کس آزار نرسانیم، بویژه آنهایی که دوستشان داریم. همین. بسیار خوب؟ اگر نفر دیگری در زندگیتان است به همسرتان نگویند، اگر بگویند برایش دردناک‌تر خواهد بود. مسئله را آرام و بی سروصدا تمام کنید و اقرار هم نکنید. بعضی‌ها که رابطه‌ای با شخص دومی دارند، فکر می‌کنند که اعتراف این مسئله نزد همسرشان کمال خردمندی و درستکاری است. در صورتی که این کار کاملاً بیهوده است. اشتباهی را کرده‌اید. چه اصراری است که این آشغال را بدرون خانه آورده و بوی گند آنرا در فضای خانه پخش کنید؟ او اگر از این موضوع بی اطلاع باشد، احساس درد نخواهد کرد. متوجه هستید؟ فهمیدن این موضوع دردآور است. بایستی تلاش کنید تا مسئله را حل کرده و از تکرار موضوع اجتناب نمایید. بهتر است در اینباره به شریک زندگیمان چیزی نگوئیم، چرا که موجب آزرده‌گی خاطر او می‌شود.

سوال: من دیده‌ام که بسیاری از اساتید روحانی دارای حس شوخ طبعی هستند. چه رابطه‌ای بین این حس و ممارست روحی وجود دارد؟

استاد: که اینطور. من فکر می‌کنم آنها فقط خوشحال و سبکبارند و افرادی زنده دلند. آنها به خود، به دیگران و به مسائل مضحك زندگی که دیگران سفت و سخت به آنها چسبیده‌اند می‌خندند. ما پس از مقداری ممارست آزادتر و راحتتر می‌شویم و از آن پس دیگر مسائل را بخود سخت نمی‌گیریم و آنقدر جدی احساس نمی‌کنیم. اگر قرار باشد که فردا بمیریم، می‌میریم و اگر زندگی کردیم به زندگیمان ادامه می‌دهیم. اگر همه چیز را از دست دادیم، دادیم و اگر هم همه چیز را داشتیم، داریم. آری ما پس از روشن ضمیری به اندازه کافی آگاهی و توانایی خواهیم داشت که در هر شرایطی از خود مراقبت کنیم. بنابراین از هیچ چیز نمی‌ترسیم. ترس و دلوپسیمان را از دست می‌دهیم. بهمین دلیل است که آسوده و آرام هستیم. خود را به این جهان غیر وابسته احساس می‌کنیم. برایمان از دست دادن و یا بدست آوردن چیزی در این جهان مفهوم چندانی ندارد. اگر چیزهای زیادی هم بدست آوریم در جهت منفعت مردم است. آنها را پیشکش می‌کنیم و یا برای استفاده کسانی می‌گذاریم که دوستشان داریم. در غیر اینصورت به خود و یا به زندگی خود آنقدر اهمیت نمی‌دهیم که برای حفظ آن، این همه تلاش کرده و سختی‌ها را متحمل شویم. اگر حفظش کردیم که خوب. البته این بدان معنا نیست که ما تمام روز را روی تخت میخی بنشینیم و ریاضت بکشیم. ما کار می‌کنیم متوجه هستید؟ بعنوان مثال، من همچنان کار می‌کنم و هزینه زندگیم را از طریق هنرهای دستی و نقاشی تأمین می‌کنم. نمی‌خواهم از کسی صدقه بگیرم. درآمد من به اندازه‌ای هست که حتی به دیگران نیز کمک کنم. می‌توانم به پناهندگان، قربانیان حوادث ناگوار و مردم نیازمند کمک کنم. چرا نبایستی کار کنیم؟ ما دارای آنچنان استعداد و توانایی‌هایی هستیم و زندگی برای ما پس از روش ضمیری آنچنان ساده شده است که درمی‌یابیم هیچ گونه جای نگرانی نیست. واضح است؟ بطور طبیعی آسوده و سبک می‌شویم و بدین ترتیب است که حس شوخ

طبعی بوجود می آید. من اینطور فکر می کنم. شما فکر می کنید که من آدم شوخی هستم؟ (حاضرین: بله) (خنده و تشویق) بله. (استاد میخندد) پس شاید بتوان مرا در زمره نوعی استادان محسوب کرد؟... (خنده) بسیار خوب (استاد میخندد) امیدوار باشیم که بخاطر شما اینچنین باشد تا شما حداقل دو ساعت به سخنان آدمی ناآگاه گوش فرا نداده و وقتتان را تلف نکرده باشید. بسیار خوب پرسش بعدی.

سوال: استاد چینگ های! طوفانی از پرسشها به مغز من هجوم آورده است! من همه آنها را مطرح می کنم شما مختارید به هر کدام که بخواهید پاسخ داده و یا هیچ کدام را جواب ندهید.

استاد: بسیار خوب، صدوهشت تا را بگویید!

سوال: اینها پرسشهایی هستند که ما، به مثابه جویندگان روح، همیشه مطرح می کنیم و در پاسخ، داستانشان و فرضیه‌هایی دریافت می کنیم. من مایلم که بشنوم شما در اینباره چه می گوئید؟ پرسش نخست این است که "ما که هستیم؟ من که هستم؟ و چگونه به این حالت می رسم که بایستی به منزلگاه بازگردم؟ چطور شد که من خانه و جایگاه اصلی ام را ترك کردم و چرا اینقدر مهم است که دوباره به آنجا بازگردم؟". شما در مورد مرحله پنجم سخن گفتید و اشاره نمودید که رفتن به مرحله بالاتر الزاماً مهم نیست. اما آیا مرحله بالاتری وجود دارد؟ هدف از آن چیست؟ این مرحله در حالی که نبایستی الزاماً به آنجا بروم چه ارتباطی با من دارد؟ و خلاصه پرسشهایی از این قبیل.

استاد: بسیار خوب. يك به يك. ابتدا به این دسته از پرسشهای شما پاسخ خواهم داد که مشتمل است بر اینکه "شما که هستید؟ چرا اینجا هستید و چرا بایستی به خانه بازگردید؟". چرا مرحله پنجم و نه ششم؟ خب ساده است. حالا کم کم خنده دار می شود (خنده و تشویق). بسیار خوب. درباره پرسش "من که هستم"، شما می توانید نزد استادان

ذن (Zen Masters)، که در نیویورک فراوان یافت می‌شوند، بروید. می‌توانید یکی را از درون این کتاب تلفن پیدا کنید! (خنده). من در این زمینه متخصص نیستم. و دومین سوال "چرا شما اینجا هستید؟" شاید به این دلیل که دوست دارید اینجا باشید! چه کس دیگری می‌تواند ما را که فرزندان خدا هستیم مجبور کند که اینجا باشیم؟ این به اصطلاح فرزندان خدا مثل خود خدا هستند. نه؟ یک شاهزاده کم و بیش در برخی زمینه‌ها اختیارات شاه را دارد یا خود شاه آینده است. او فقط وقتی خود دوست داشته باشد در جایی باشد، به آنجا می‌رود. اینطور نیست؟... بله ما آزادی انتخاب داریم که بهشت یا جای دیگری را تجربه کنیم. شما احتمالاً از آغاز، از چندین سال گذشته، انتخاب کرده‌اید که اینجا باشید تا با چیزهایی ماجراجویانه‌تر، و بعضی مواقع هم مخاطره آمیزتر و ترسناکتر، روبرو شوید. شما خوب می‌دانید که بعضی‌ها عاشق تجربه‌های ترسناک هستند. مثلاً همان شاهزاده، او می‌تواند در کاخ بماند، اما به جنگل می‌رود، چرا که عاشق تجسس در طبیعت است. در مورد شما هم می‌تواند به همین صورت باشد. می‌تواند چنین باشد که بهشت برای ما خسته کننده شده بوده زیرا همه چیز آماده، و به کاخ ما آورده می‌شده و ما می‌خواستیم که خود هم کاری کرده باشیم. مثلاً خانواده سلطنتی، گاهی اوقات می‌خواهند که خودشان چیزی بپزند و کسی از خدمه هم در اطرافشان نباشد. آنها خود و تمام کاخ را با رب گوجه فرنگی و روغن و این قبیل چیزها کثیف می‌کنند، اما از اینکار لذت می‌برند. این کار چندان شاهانه بنظر نمی‌رسد اما آنها انجام آنرا دوست دارند. بله. بله. مثلاً برای من همیشه دیگران رانندگی می‌کنند. هر جا که می‌روم، مردم دوست دارند برای من رانندگی کنند، اما بعضی اوقات دوست دارم خودم برانم. سوار بر سه چرخه‌ام می‌شوم و می‌رانم. سه چرخه‌ای بدون دود، برقی با سرعت ده مایل، نه ده کیلومتر در ساعت. دوست دارم اینگونه گشت بزنم برای اینکه هر بار که جایی

میروم مردم زیادی متوجه من می شوند، بخاطر همین گاهی اوقات دلم می خواهد به جایی بروم که دیگران مرا نشناسند. من خیلی خجالتی هستم، مگر در مواردی که برای سخنرانی به جایی میروم. زیرا از وقتی که مردم مرا کشف کردند و به معروفیت رساندند، این امر برای من وظیفه شده است. غالباً نمی توانم فرار کنم، اما گاهی برای دو، سه ماهی در میروم. درست مثل خانم نازپرورده ای که از همسرش فرار می کند. می بینید این انتخاب من است. شاید شما هم زمانی تصمیم گرفته اید که برای مدتی اینجا باشید و شاید هم حالا زمان بازگشتتان باشد زیرا به اندازه کافی از این جهان چیز یاد گرفته اید و احساس می کنید که دیگر چیز زیادی جهت یادگیری وجود ندارد و از مسافرت هم خسته شده اید و می خواهید استراحت کنید. در آنصورت به خانه باز گردید و استراحت کنید و بعد از آن فکر کنید می خواهید به سفری پرماجرا ادامه دهید یا نه؟ این تمام چیزی است که تا به اینجا می توانم بگویم. و اما چرا بایستی به خانه بازگردید؟ چرا به طبقه پنجم و نه ششم؟ این به شما مربوط است. شما می توانید پس از طبقه پنجم به هر کجا که خواستید بروید. طبقات مختلفی آن بالاتر وجود دارد. متوجه هستید؟ اما آنجا (طبقه پنجم) ماندن راحتتر و خنثی تر است. شاید بشود گفت که طبقات بالاتر قدرتمندترند. می توانید برای مدتی به آنجا بروید، اما شاید مایل نباشید آنجا استراحت کنید. در نظر بگیرید خانه ای زیبا دارید. بخشهایی در این خانه وجود دارند که با وجود اینکه میتوانند محل استراحت شما باشند، اما شما دوست ندارید همیشه آنجا استراحت کنید، گرچه جزئی از خانه شما هستند، و شما منظره خیلی قشنگی هم مثلاً به تپه و جایی بالاتر از آن دارید که زیباتر از استراحتگاه شماست اما محلی برای استراحت همیشگی شما نیستند. یا مثل موتور خانه برق منزل که پر سروصدا و گرم و خطرناک هست. با وجود اینکه این مولد برق لازمه خانه است، اما شما دوست ندارید آنجا بمانید. متوجه هستید؟

همین. جنبه‌های زیادی از خدا هست که ما تصورش را هم نمی‌توانیم بکنیم. بر این باوریم که هر چه بالاتر برویم، عشق هم بیشتر می‌شود. اما عشق انواع گوناگونی دارد: عشق خشن، عشق قوی، عشق ملایم و عشق خنثی. خداوند بسته به میزان تحمل ما، درجات مختلفی از عشق خود را بما می‌دهد. در هر سطحی درجه خاصی از عشق خدا شامل حال ما خواهد شد. گاه این عشق بحدی قوی است که ما احساس از هم گسیختگی خواهیم کرد.

سوال: من شاهد ویرانی وحشتناکی در اطرافم هستم. ویرانی محیط زیست.  
استاد: درست است.

سوال: با حیوانات بسیار ظالمانه رفتار می‌شود.  
استاد: بله. صحیح است.

سوال: برای من این پرسش مطرح می‌شود که شما این مسئله را چگونه می‌بینید؟ به مردمی که تلاش می‌کنند خود را از جهان به روشی معنوی آزاد ساخته چه پیشنهادی می‌کنید که با محیط اطراف خود و این سیر ویرانی بطرز مناسبی روبرو شوند؟ آیا فکر می‌کنید رفتن به ماورای این جهان برای ما کافی است تا آنچه را که پشت سر می‌نهیم بپذیریم؟ یا فکر می‌کنید که ما در این دنیا وظیفه داریم که از بار رنجها بکاهیم؟ و آیا اینکار اصلاً نتیجه‌ای هم خواهد داشت یا خیر؟

استاد: بله. بله. خواهد داشت. حداقل برای ما و برای وجدانمان خواهد داشت. طوریکه احساس می‌کنیم در حال انجام کاری هستیم و بالاترین تلاشمان را برای تسکین هموعمان کرده‌ایم. من خود همه آنچیزهایی که شما پرسیدید را انجام می‌دهم. انجام داده‌ام، انجام می‌دهم و انجام خواهم داد. قبلاً هم به شما گفتم، دارایی ما بین سازمانهای مختلف و گاهی بین کشورهای مختلف، هرکجا که مصیبتی واقع شود، تقسیم می‌شود. هیچ دوست

ندارم در اینباره به خود بیالم، اما حال که پرسیدید بعنوان مثال می‌توانم بگویم که ما در سال گذشته به بازماندگان فاجعه کوه "پیناتوبو" (Pinatubo) در فیلیپین یک میلیون دلار کمک کردیم، همینطور که به قربانیان سیل در ویتنام و چین کمک کرده‌ایم. ما تلاش می‌کنیم در هماهنگی با سازمان ملل، به پناهندگان ویتنامی کمک کنیم. البته اگر سازمان ملل موافقت کند. ولی ما تلاشمان را می‌کنیم ما به طرق مالی به آنها کمک می‌کنیم و هر گاه سازمان ملل اراده کند در امر جابجایی نیز به آنها یاری می‌رسانیم. اگر کسی چیزی از ما مطالبه کند، هر آنچه را که در توان داریم برای او انجام می‌دهیم و تا مدتی که در این دنیا هستیم تا حد امکان در حفظ محیط زیستمان می‌کوشیم. بدینوسیله به رنج‌دیده‌ها یاری می‌دهیم و می‌کوشیم که معیارهای اخلاقی دنیا بالاتر برود. کمکهای ما هم مادی و هم معنوی هستند. عده‌ای از مردم از من کمک معنوی نمی‌خواهند و خواهان کمک مادی هستند. ما هم آنها را به طرق مادی یاری می‌دهیم. به همین خاطر، من باید درآمدی داشته باشم، به همین دلیل است که نمی‌خواهم با بخشش دیگران زندگی کنم. تمام راهبان و شاگردان من باید کار کنند. مثل شما. سوای این امر، بطور معنوی نیز به رنج‌دیدگان کمک می‌کنیم تا محنتهایشان تسکینی یابد. ما باید این اعمال را انجام دهیم. اینچنین نیست که در تمام شبانه روز دراستغراق (سامادی) بنشینیم و لذت ببریم. ما چنین بودای خودخواهی را نمی‌خواهیم (خنده).

سوال: شما در مورد سطحی صحبت نمودید که شخص از وجود قدرتهایی که از آن سطح آگاهی منشأ گرفته‌اند، آگاه است. اکنون چگونه ممکن است که شما قدرتها را بشناسید، اما ندانید که آنها را دارا هستید. یعنی فقط از وجودشان با اطلاع باشید و بس. حتی ممکن است احساس کنید که آنها را دارا هستید در آنصورت چطور می‌شود که به آن دسترسی پیدا می‌کنید؟ و یا اینکه به آن دسترسی نمی‌یابید؟ اگر به آن راه نیابید، چطور در رابطه

فرایندی که در اطراف شما در حال انجام است صبور می‌مانید؟ منظورم وقتی است که می‌بینید همه چیز به آرامی و به کندی پیش می‌رود در حالیکه آگاهید که شما می‌توانید با دعا و یا اعمالی دیگر راه حل بهتر و سریعتری را پیش ببرید.

استاد: بله متوجه می‌شوم.

سوال: این قدرتها به چه معنا هستند؟ چگونه می‌توان با دعا به چنین چیزی دست یافت؟ آیا منظور مرا متوجه می‌شوید؟

استاد: بله می‌فهمم. می‌فهمم. منظور شما این است که درحالی که قدرت تغییر چیزها را داشته باشیم، چطور می‌توانیم وقتی مسائل اطراف بسیار آهسته و کند پیش می‌روند صبر و حوصله نشان دهیم؟ صحیح؟ آیا بهتر نیست که دعا و یا جادو کرده، یا اینکه با اشاره انگشتی درصدد اصلاح همه چیز براییم؟ صحیح؟ نه من صبر می‌کنم، چرا که باید با سرعت این دنیا همگام شویم تا به اختلال و بی‌نظمی کشیده نشود. بله، بعنوان مثال: کودکی را فرض کنید که قادر به دویدن نیست. آیا شما بخاطر اینکه عجله دارید و یا اینکه می‌خواهید بدوید باعث می‌شوید که کودک لیز بخورد و بیفتد؟ بنابراین باید صبور بود. اگرچه ما قدرت دویدن داریم اما همراه با کودک، آهسته گام برمی‌داریم. بله. من هم گاهی اوقات کم تحمل و عجله می‌شوم، اما باید صبور و بردبار بودن را به خود آموزش دهم. به همین علت است که باید بروم و بخاطر پناهنده‌ها سرم را در مقابل رئیس جمهورها خم نمایم، آنهم در حالی که می‌خواهیم تمام ضمانت مالی آنها را نیز بنماییم. ما می‌خواهیم تمام چیزهایی را که داریم ببخشیم. همه چیز را. خواه میلیونها و یا حتی میلیاردها دلار باشد. با اینحال بایستی از طریق سیستم بروکراسی پیش رویم. "آنچه متعلق به قیصر است، به قیصر بدهید." می‌دانید من قصد ندارم که با تکان سر و یا با انگشت حتی (منظور جادو کردن است) به سازمان ملل اشاره نموده، آنها را وادار به

دویدن کنم. نه... نه. استفاده از قدرت جادویی فیزیکی در این دنیا، باعث بوجود آمدن فاجعه میشود. متوجه هستید؟ هر چیزی باید سیر عادی خود را طی کند. لیکن ما می‌توانیم با درمانهای روحی و با خرد و درک روحانی، وجدان انسانها را بیدار کنیم. و به آنها دانش و آگاهی بدهیم تا خود مایل به کمک شوند، درک کنند و سپس همکاری نمایند. این بهترین راه است، نه استفاده از قدرتهای جادویی. من هیچگاه عمداً از قدرت جادویی‌ام در زمینه‌های زندگی استفاده نمی‌کنم. با اینحال معجزاتی، حول و حوش ممارست کننده‌های روحی اتفاق می‌افتد که بسیار طبیعی است اما عمدی نیست. متوجه می‌شوید؟ سعی در هل دادن چیزها نیست، اینگونه کارها بی‌فایده‌اند. چون کودک نمی‌تواند بدود صحیح؟ آیا از جواب من قانع شده‌اید؟ اگر هر کدام از جوابهای من شما را مجاب نکرده است، لطفاً به من بگویید تا بیشتر برایتان توضیح بدهم اما من مطمئنم که شما همگی بسیار باهوش هستید، برگزیده‌ترین و با ذکاوت‌ترین افراد از تمامی ملتها شمایید، از اینرو من بیش از این توضیح نمی‌دهم. سوال دیگری نیست؟ بله. باید بگویم بسیار خوب است که ما سازمان ملل متحد را داریم زیرا بسیاری از درگیریها و جنگهای جهانی را کاهش می‌دهد. اگرچه قادر نیستیم کاملاً آنها را به حداقل برسانیم. اما من کتابهای شما را در مورد سازمان ملل مطالعه کرده‌ام. هر کسی خود به تنهایی سازمان ملل است. من برخی از کارهای سازمان ملل را دنبال می‌کنم. در اینجا بایستی تلاشها و کوششهای این سازمان در جهت رهایی گروگانها را ستایش کنم. زمانیکه مردم دیگر و تمامی قدرتهای دنیا قادر به انجام این کار نبودند يك کمیسیونر سازمان ملل این کار را انجام داد. بله و همینطور مسائل دیگری در رابطه با پناهنده‌ها و بلاها و فاجعه‌ها. من شنیده‌ام که شما مسئولیت دوازده میلیون پناهنده را قبول کرده‌اید. اینطور نیست؟ این خودش کار زیادی است و بعد تازه مسائل جنگها هم هست. بنابراین جای شکر است که

ما سازمان ملل متحد را داریم. بله.

سوال: استاد چینگ های! از اینکه در اندیشه‌هایتان ما را سهم کردید، سپاسگزارم. من در مورد افزایش جمعیت در جهان و ارتباط آن با مشکلات سوء استفاده از محیط و تقاضای بیشتر برای غذا سوالی دارم. ممکن است شما در مورد افزایش جمعیت در جهان نظرتان را بگویید؟ آیا این يك "کارمای" جهانی است؟ یا اینکه این مسئله در آینده نوعی کارمای بخصوص می آفریند؟

استاد: داشتن آدمهای بیشتری در این دنیا هم امر بسیار خوبی است. چرا که نه؟ جمعیت بیشتر. شلوغی بیشتر و سرگرمی بیشتر؟ نه؟ (خنده) حقیقت این نیست که ما ازدیاد جمعیت داریم. مشکل ما صرفاً به این دلیل است که بطور مساوی پراکنده نمی‌شویم. مردم فقط در محلهای مرکزی دنیا تجمع می‌کنند و نمی‌خواهند به منطقه دیگری نقل مکان کنند. فقط همین. اراضی بسیار وسیع و بکری وجود دارد که استفاده نشده‌اند. جزیره‌های دست نخورده، جلگه‌های مرتفع که پوشیده از درخت و جنگل می‌باشند و چیز دیگری در آنها به چشم نمی‌خورد. ولی مردم برای مثال فقط علاقمندند که در نیویورک متمرکز شوند. (خنده) چرا که در آنجا تفریحات بیشتری وجود دارد. بله. زیرا اگر يك دولت یا هر دولتی قادر به ایجاد شغل و صنعت و خلاصه هر حرفه‌ای در مکانهای متفاوت بود، مردم به آنجا رفته و به کار اشتغال می‌ورزیدند. آنها در بعضی مناطق بیشتر متمرکز شده‌اند، زیرا یافتن شغل آنجا آسانتر و مطمئن‌تر است. اگر این اطمینان، امنیت و مزایای استخدام در مناطق دیگر باشد، خب مسلماً مردم هم به آن مکانها می‌روند.

آنان بدنبال امنیت تضمین شده برای تمام مدت زندگیشان هستند، که امری بسیار طبیعی است. درست است؟ بنابراین نباید وحشتی از ازدیاد جمعیت داشته باشیم بلکه باید بیشتر

سازماندهی کنیم تا امکانات شغلی، مسکن و امنیت بیشتری در اختیار مردم دنیا قرار گیرد. پس از آن همه جا یکسان خواهد بود. ما هیچگاه دچار ازدیاد جمعیت نخواهیم شد و در مورد سؤال شما در رابطه با آذوقه، شما بایستی بهتر بدانید، چرا که در امریکا اطلاعات بسیاری در مورد حفظ و بقای منابع جهان وجود دارد. رژیم گیاه خواری جهت حفظ منابع جهانی و تغذیه مردم کره زمین یکی از بهترین راهها است. زیرا ما میزان زیادی غذای گیاهی، انرژی، الکتریسیته و دارو را برای پرورش حیوانات هدر می‌دهیم. متوجه می‌شوید؟ در صورتی که میتوان با آنها مستقیماً مردم دیگر را تغذیه نمود. ملل چند کشور جهان سوم، سبزیجات حاوی پروتئین غنی خود را با قیمت نازلی می‌فروشند. اما این امر کمکی به ازدیاد جمعیت دیگر ملل دنیا نمی‌کند. اگر ما آذوقه را بطور یکسان همه جا پخش کنیم، که رژیم گیاهخواری هم به این امر کمک می‌کند، نه تنها به خودمان و به حیوانات بلکه به تمام دنیا کمک می‌نماییم. در یکی از تحقیقات.... در مجلات گفته شده که اگر بخوایم... اگر هر فردی در... چطور بگوییم... آخرین باری که در سازمان ملل بودم به این مسئله اشاره کردم. اما حالا فراموش نموده‌ام. اگر ما گیاهخواری کنیم، جهان دیگر دچار گرسنگی و قحطی نخواهد شد. و اینکه ما باید سازماندهی خوبی داشته باشیم. من شخصی را می‌شناسم که از سبوس برنج، خوراک مغذی و حتی شیر تهیه می‌کند. دفعه پیش درباره آن صحبت نمودم، این فرد گفته است که با خرج تنها حدود سیصد هزار دلار، ششصد هزار نفر از جمله فقرا، سوء تغذیه شدگان و مادران را در سیلان تغذیه داده، کار او بسیار جالب می‌باشد. زیرا روشی که ما در چندین قسمت دنیا در پیش گرفته‌ایم تنها هدر دادن منابع طبیعی است، نه اینکه آنها کافی نباشند. خداوند ما را برای گرسنگی کشیدن در این جهان خلق نکرده در حقیقت ما خودمان باعث گرسنگی کشیدن خودمان هستیم. از اینرو بایستی دوباره فکر، و سازماندهی کنیم و این

امر مستلزم یاری دول کشورهای دیگر است. آنها می توانند با صداقت و پاکی مطلق و بزرگی و با نیت خدمت به مردم و نه خدمت به خودشان، ما را یاری دهند. اگر چنین همکاری و یاری از جانب دول کشورها وجود داشته باشد، حقیقتاً مشکلی وجود نخواهد داشت. ما باید رهبری خوب، سازماندهی اقتصادی و استراتژی صحیح و دولتی صادق داشته باشیم. زمانیکه عده‌ای و یا همه مردم، بیشتر به سمت معنویت سوق پیدا کنند، این امر سریعتر به وقوع می‌پیوندد. آنگاه آنان فواید انضباط و احکام را شناخته، درخواست خواهند یافت که چطور صادق و پاک باشند و از خردشان چگونه استفاده کنند. پس از آن می‌توانند در مورد انجام بسیاری از کارها فکر نموده، زندگی ما را سازمان دهند، متوجه هستید؟ در غیر اینصورت اگر فقط بدنبال بدست آوردن قدرت باشید، خواه از طریق پول خود و خواه از طریق پول مردم، فقط سعی‌تان در این خواهد بود که قبل از اینکه از قدرت برکنار شوید، مقدار زیادی پول جمع کنید و این امر هیچ کمکی به این مسائل نمی‌کند. چه اهمیتی دارد که روی گنج بنشینیم؟ چرا که همگی ما هنگام مرگ یکسان خواهیم بود. رهبران ملتها باید از مسئولیت و قدرتشان آگاه باشند، بایستی به فکر ملت بوده و سیستم حاکم را دوباره سازماندهی کنند. بله.

سوال: این خیلی مشکل بنظر می‌رسد زیرا همانطور که من می‌بینم، امروزه در قرن بیستم با رشد جمعیت، بخش عمده سوء استفاده از محیط طبیعی بخاطر ایجاد مکانهایی برای زندگی و خانه صورت می‌گیرد. گفته می‌شود در جنگل‌های برزیل، سوء استفاده از منابع طبیعی بسیار به چشم می‌خورد. در اثر ویرانی جنگلها و چمن‌های سرسبز، زمینها کاملاً برهنه شده و در نتیجه در معرض طغیان و سیل قرار می‌گیرند و این امر بی ارتباط به مسئله افزایش جمعیت نیست.

استاد: بله. در این دنیا همه مسائل به هم مربوطند. تنها راه حل این مشکل این است که

آنها از ریشه درست کنیم نه از شاخه‌ها. و ریشه این امر در ثبات عرفانی است. صحیح (تشویق). بنابراین باید در جهت انتشار پیام عرفانی و روحانی تلاش نموده، ضوابط معنوی و روحانی را مراعات کنیم. این چیزی است که مردم ندارند. اشکال ندارد که خودتان را داخل ماشین الکتریکی وارد نموده و با مقداری نور و موسیقی هیجان آور به سامادی فرو روید. اما چنانچه معیارهای اخلاقی را نداشته باشید، قدرت حاصل از آن را صرف انجام کارهای بد خواهید کرد، بدون آنکه دست خودتان باشد. متوجه می‌شوید؟ همین است که ما در این گروه، ابتدا احکام را تعلیم می‌دهیم. احکام بسیار مهم هستند. ما بایستی بدانیم به کجا می‌رویم و چگونه از تواناییمان استفاده کنیم. قدرت بدون عشق، بدون احساس و بدون درک حقیقی از ارزشهای اخلاقی، فایده ندارد، همینهاست که تبدیل به جادوی سیاه می‌شوند. این تنها ضایع کردن توانایی است. بنابراین رسیدن به روشن ضمیری ساده است اما نگه داشتن آن مشکل می‌باشد. اگر در این راه کاملاً منضبط نبوده و به سلاح اخلاق مجهز نشده باشید استاد مقداری از تواناییهاتان را از شما دور می‌کند تا نتوانید از آنها سوء استفاده نموده و کاری خلاف صلاح جامعه انجام دهید. تفاوتش در این است. استاد می‌تواند نیروی شما را کنترل کند، زیرا قدرت استادی دارد. درست است؟ خوشحالم که چنین سوالهای زیرکانه‌ای را مطرح می‌کنید. بسیار موشکافانه‌اند. انسانها این کارها را انجام می‌دهند چون بقدر کافی عاقل نیستند. منظورم کارهایی مانند سوء استفاده از منابع طبیعی است که شما به آن اشاره نمودید و یا انجام اعمالی که بیانگر عدم خرد هستند. بنابراین ریشه و پایه، عقل و خرد و ممارست عرفانی و روحانی است. به روشن ضمیری دست یابید. بله خانم بفرمایید.

سوال: سوالم این است که، من میدانم که برای انجام اعمال صحیح و برای انجام تمریناتم باید مبارزه کنم و می‌دانم که من برخلاف چیزی مبارزه می‌کنم که در جدال با من است.

پرسشم این است که چطور در این نبرد فائق شوم؟  
استاد: جالب همین جاست. اگر چیزی بسیار ساده باشد، حس رقابت و مبارزه را از دست می‌دهید و میل برنده شدن در شما می‌میرد. بله از این رو ما در درون، دو قدرت داریم که آنها را در واژه شرقی و چینی "یین و یانگ" (Yin and Yang) و در واژه شناسی غربی آنها را نیروی مثبت و منفی می‌نامیم. نیروی منفی صرفاً انسان را بسوی انجام عملی که خلاف اراده اوست سوق می‌دهد و نیروی مثبت به انسان کمک می‌کند که بر آن تمایلات غالب شود. فرد گاهی اوقات برنده و گاهی بازنده می‌شود که خود بستگی به قدرت روحانی و انضباط اخلاقی او دارد. بنابراین سعی کن مبارزه کنی و ادامه دهی. درست همانطور که سازمان ملل برای مسئله پناهندگان و جنگها در دنیا مبارزه می‌کند. بعضی اوقات در نهایت پیروز می‌شوید اما بهر حال باید متحمل نبردهای بسیاری شوید. از توجه همگی شما سپاسگزارم و آرزوی خوبی و خوشی برایتان می‌کنم.